

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12075

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سَبَّحَ لِلَّهِ الْمَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ خَلْقَهُ فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ

وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۲.۷۵

LIGARR.

CHECKED-2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق الإنسان على منال البيان ما لم يعلم وشرفه على سائر
 المخلوقات بقوله ولقد كنزنا من آدم والصلوة والسلام على رسول
 المنعوت بتجسيم الشبه سبب العوب والعهد وعلى الله وعصية بنابيح الحق
 والكلمة معادن الخلق والكله اما بعد سيكويدهميدان سرايا عصيان اعتر
 افراو بن آدم محمد امام العالمهم ابن سيد غلام مخدوم ابن سيد محمد وتبني
 سيد محمد كبر ابن مولانا سيد محمد الواجد خير اباؤي جل الله حاله وحصل آتاكه
 از اجاب رائق واحدنا بهادق تكليف به تشويد شرح قصيدة برده
 وازدوزبان مجاهد واصرار بان كشاوند راقم الحروف بخيال انيكه صناع
 تصنيف وبعثت تا اعلم رافعي وبهره كافي در كارست از اين امر حريم
 در خطاب عظيم اعراض منتهى شوق وراه فرار مي پيچود وروسته بجناب افادت

مآب زبده العارفين قدوة السالكين بهیض انوار سبحانی و اتم کلمات یزدانی مصلی
 مضمار حضرت مجلی میدان کرامت مرشد برحق باوی مطلق حضرت مولانا
 مرشدنا محمد ضیاء الدین شاه لازل عقبه الشریفة سیجودا با بجا و سجد
 النیقة ملثوما بالشفا به بالنصر ام این امر بزرگ و کار سترگ اشاره فرمودند و کل
 لغات و معانی قصیده متبرکه که هدایت نموده اند ناچار فرمایند واجب الایقان آن هر
 سپهر کمالات صوری و معنوی و خورشید سیمای دینی و دنیوی سبز و زرد و متعجب و آ
 دانسته نخستین کتب متداوله لغت مثل صراح و غیره که برای صحت لفظ و
 معانی ضرورت بآن می افتد فراهم نمودم و با وجود قلت فرصت و صنوع محیث
 حتی الاکان در صحت لفظ و معانی کوشیده بمقابلة معنی هر لفظ نام کتاب یا بشارت
 حرف ثبت کردم و نام این مختصر حل العقده بالقصیده البروده نام
 و بر یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه منقسم ساختم مقدمه در ذکر لقب
 کنیت و نسب و حال ولادت و وفات مصنف رحمته الله علیه و سبب تالیف
 دایم قصیده و در موزن مقرر و کتاب فصل اول در بیان تعداد ابیات قصیده
 فصل دوم در بیان اشعار محقه فصل سوم در بیان معانی و صحت لغات
 قصیده خاتمه در بیان ترکیب خواندن قصیده که از اکابر سلطنت منقول و در موزن
 است امید از نامیرین باصفاء و ناظرین باوفا آنست که بچشم عنایت و انصاف
 ملاحظه نمایند و اگر جائز سهو و خطا در یافتن ذیل عنقود باشند و باصلاح کوششند

وَمَا أَبَوُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّعُورِ فَبِهَا نَاثِرُ فِي الْقَصُودِ
وانه ولی البحر و الجود منه التوفیق و بیده از ممتد تحقیق مصنف مدحه لقب مصنف
شیخ مشرف الدین و کنیت او ابو عید الشهدا سم او محمد و نسب آن محمد
بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الدین صنهاج بن بلال الصنهاجی یوملی از
والدین مصنف از ابو صیر السعید و دیگر از و لاص ابو حبه ترکیب نسبت از ابو صیر
و و لاص مصنف را و لاص صیری هم گویند و به ابو صیری هم شهرت یافته است
و ابو صیر بفتح الباء و کسر الصاد الموحدة مسکن ابو صیر است لهذا اباسم مسکن
پدر شهرت یافت تولد شد در سن شش صد و هشت هجری و اخذ علوم
مهم از امام ابو حیان و امام یحیی الباقی بن سید الناس الیجیری و محقق
عصر غیر چنانچه غیر نموده اند در سن شش صد و شش یا هفت و نو و هجری و فاش
یافت علی ما قاله الابن الحجری المکی فی شرحه للقصیده الهمزیه للمصنف و
شیخ الاسلام عسقلانی گفته که میلادش در سن شش صد و چهار و نو و
و فاش در سن هفت صد و هشتاد و یک هجری واقع شده و صنهاجی است
ست مصنف را بسوی جد اعلی و مصنف را ابو صیری و ابو صیری
و و لاص صیری هم گویند پیدا شد به لاص و و لاص بفتح و ال مهمله قریه انیت
نزدیک بهنا از بلاد مغرب و پرورش یافت به ابو صیر پدرش از ابو صیر و مادر
از و لاص ابو حبه ترکیب نسبت از ابو صیر و و لاص و لاص صیری گفته و چون پدرش

یافت در پوسید این بصری شهر گشت و یکم شوال سن شش صد و شصت
هجری پیدا شد و در سن شش صد و چهار و نود و پنج و نود و فات یافت کذا
قاله الحمد للہ زرقانی فی شرح علی مواهب اللدنیہ و سبب تصنیف این قصیده
آنست که چون شیخ رامرض خالنج لاحق گشت و نصف بدن و سے باطل شد
و از دوا سے خلق بایوس گردید پس این قصیده متبرکه گفتن آغازید و آنرا و سیاه
از الہ مرض خود از حضرت جل و علی شفاعت جناب محمد مصطفی علیہ
افضل التحیة و التناشمر چون از تحریر قصیده میمونه فارغ شد خواند و اورا و شب
جمعه بخانه خالی بخلوص عقیدت و طلب عافیت تا آنکه غشی نوم بروی طاری
شد و حضرت خیر الانام علیہ افضل التحیة و السلام را بخواب دید و عافیت
خواست پس جناب رسول مقبول بدست مبارک خود مسح فرمودند فی القلوب
شفایافت صبح گاه براسے قضای حاجت خود بسوی بازار آمد و انشای را
در ویش پیش آمد و گفت میخواهم از تو اخفاے قصیده که در ملاح رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وسلم گفته شیخ گفت قصائد بسیار و اشعار بسیار در ملاح حضرت
سید الابرار گفته ام شنیدن کدام قصیده منظور میداری در ویش گفت
قصیده که مطلع آن آمین کن کن گنجی کن بدی است شیخ باستماع
این کلام در تعجب ماند چرا که احدی را ازین قصیده اطلاع نبود گفت ای
برادر از کدام کس این قصیده را شنیده در ویش گفت شنیده ام این قصیده

را در شب که تو در نامم بخنور سرور نامم صلعم می خواندی و بنی صلعم متوجه شدند
 و حضرت حق تقالے ترا شفا بخشید پس ناظم درویش را بجان خود آورد
 و آنروز قیام کنانید و نوشته داد مقصیده را بدرویش بعد سماع آن شائع و دوا
 شد فضل و برکت مقصیده و مردم به برکت این مقصیده از امراض شدید
 سیما از سرخس رمد و اوجاع عیون شفا یافتند روایت است که صاحب بهاء الدین
 وزیر سلطان ناصر الملک الطاهر نذر کرد که خواهم شنید این مقصیده متبرکه را
 استاده و سرچشمه لشعظم شاهنا و رفعت سکانها و مراد است که سعد الدین
 القامری پیش وزیر موصوف عزت گرامی داشت ناگاه بعارضه ربد مبتلا شد
 و باینکه رویش شب و خواب دید که تقالے میگوید برو بخندست بهاء الدین بگری
 مقصیده برده را و بنه بر هر دو چشم خود چون صبح کرد بخنور وزیر رفته خواب
 را بر و ظاهر کرد و مقصیده را گرفته بخانه خود آمد و بحسن عقیدت و خلوص نیت
 خواند و بر هر دو چشمهای خود نهاد فی الحال شفا یافت آنته ما ذکره الا بر تو
 و علامه فضل الدین روز بهان و شرح خود از مصنف نقل کرده که فضائل و
 برکات این مقصیده بسیار اند کی از ان اینکه نه سوز و خانه که در ان آن
 مقصیده باشد رونه گردد و سارق گردد متاع ما دامیکه این مقصیده متبرکه در ان
 باشد و اصل نام این مقصیده از مصنف الکوکب الدریه فی مناقب
 خیر البریه است و اما ششمی متعارف آن به برده آنست که اکابر و اعیان مان

بود به تعظیم و جلالت شأن این قصیده را در برده سنی نهادند و بر سر می داشتند
 و برده بالجنم یعنی جامه مخطوط کذا فی القاموس و بعضی گفته اند که ناظم را به صلیه
 قصیده برده مرحمت شد بذات ترجمه اما قال محمد هاشم بن عبد الغفور بن عبد الرحمن
 السندی التتوی فی رسالت المومنین بسط البرده لذی ناظم البرده علی
 سبیل التلخیص و رموز مقرر که کتاب امنیت میهم اشاره است از منتخب
 اللغات و ص از صراح و غین از غینات اللغات و قاف از قاموس
 نون از نهایی جری و کاف از کثر اللغات و میهم نون از منتخب فی لغت
 العرب فصل اول بعضی گفته اند که جمله بیت این قصیده متبرکه که
 شصت اند و این ابیات شصت را ملحق گفته اند هر سه بیت مختلف فی ذلک اما کذا
 لَوْ فِي عِبْرَةٍ وَضِيءٌ * فَكَيْفَ الْخِيَامُ وَكَيْفَ سَاكِنُ الْخَيْمِ * حَتَّى إِذَا
 طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَوْدُ هَدْيٍ * هَا الْعَالَمِينَ وَادْبَعَتْ سَائِلًا مَعْرُ
 وَالْأَسَالِ وَالْقَلْبِ ثُمَّ الثَّابِعِينَ كَيْفَ * أَهْلُ النُّفَى وَالنُّفَى وَالْأَحْلَى وَالْأَحْلَى
 بعضی گفته اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و یک هستند و دو بیت یعنی
 ذلک اما کذا ثلث الخ و حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ الخ را ملحق گفته اند و بعضی گفته
 اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و سه بیت هستند یعنی هر سه بیت
 بالا را اصلی خوانند اما قاله الفاضل السندی فی رسالتة فصل دوم اشعار
 و الحاق آن اختلاف است سوا سه اشعار خطیه مجده هستند که همه اشعار خطیه

درین مقام مذکور میشوند

حَمْدُ اللَّهِ ذِي الْإِنْعَامِ وَالْكَرَمِ
قَمَّ الصَّلَاةَ عَلَى خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ
كَوْلًا مَا خَلَقَ إِلَّا قَوْلًا خَالِقًا
أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى لِلنَّاسِ آمَنًا
بِقَهْمٍ فَخَرَّ الْبُلْدَانُ قَاطِبَةً
بِاتِّحَافٍ كَرَّمَ بِاللُّطْفِ الْكَرَمَ
أَسْأَلُكَ أَهْلَ الصِّفَةِ الْبُحْرَمَ
لَهُ مَحَاسِنُ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهَا
لَهُ عِلْمٌ مُظِلٌّ ظِلْمَتُهَا
صَلُّوْا عَلَيْهِ كَمَا صَلَّيْتُمْ لَهُ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
أَمِينٍ يَا سَامِعُ أَسْأَلُكَ نَازِلَةً
صَلَّى الْإِلَهِ عَلَى الْمُبْعُوثِ لِلْأَمَمِ
وَعَلَى مَنْ مَدَّ مِنْ بَيْنِ الْأَوَّلِ
حَارَتْ عَقُولُ أَوْرَاقِي كَيْفَ فَحَكَتْ
فَخَالَيْتُ بَعِيدًا مِنْ حَقَائِقِهَا

شرح قصیده برده

اشعار خطیب

خُذْ الْكِتَابَ الْبَوَازِي كَثْرَتُهَا النِّعَمُ
سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ فِي النَّسَمِ
كَوْلًا مَا خَرَجَ إِلَّا سَامِعًا
أَرْسَلَهُ رَبُّهُ بِالْعِلْمِ وَالْحُكْمِ
بِلُطْفِهِ مَلَكَ الْأَفَاقِ وَالْكَرَمِ
فَهِيَ الْكَرَامَةُ مِنْ فَرْقِ الْأَقْدَمِ
نَبِيًّا قَدْ أَوْفَى جَوَامِعَ الْكَلَمِ
لَا تَهْتَاقُ طَوَارِثُ الْيَوْمِ وَالْآخِرِ
كَيْفَ حَقَّ لَكَ حَقُّكَ عَلَى الدَّامِ
وَسَأَلُكَ سِرَّ مَدِّ الشَّفَاقِ الْأَمَمِ
وَأَسْأَلُكَ أَبَدًا بِالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ
أَحَابِيثُهُ وَجَبَتْ لِدَعْوَةِ النَّدَامِ
مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ
مَدَّ حَامِدٌ رَجَائِي هَذِهِ الْكَلَمِ
فِي عِبَارَتِهَا التَّجْوِيدِ لِلْحُسْنِ
وَلَا قَرِيبًا إِلَيْهَا غَيْرُ مُنْجَبِ

اشعار خطیب

تسمى بمشيتها النار سجدتها
 لما اشتكت واقفة البطحاء قال لها
 فلو كنت لأرضي من رزق أمانتها
 لو كنت حلالا من بسط سديها
 فالتحل بالشفقة تحل ولا يرها
 وقارقي الناس ذاهب القضاة
 إذ انتفعت بالذبي فقد
 قل المحاول مساوي في مدايح
 فلا تقل بما أذنت جيدها
 ولا العينية كان الناس فيهم
 إن قام في جامع الهجاء خاطمهم
 لم يبق حد يسؤل الله من قبل
 أياية القرا لا يخفى على أحد
 ثم الرضا من أي بكر وعن عسرة
 فاعرف ما أنت ها وأعرف ما أنت ها

فيظلم نحو منها الأثر في القسم
 على الرب أو الضرب النهل والسهم
 يا ذن خالقها للناس والعجم
 عما مكر في من الهضب والأكبر
 من الكبر على الأيضار والعلم
 ولي المكارم نفس النكس والبرم
 الحق منفيها منها منفيهم
 هي أو اهب لم أشد لما رثي
 فأيقال بفضل الله ذابكم
 حد سقاء قد ونطق كذبيكم
 نصامت مني إذ فاصمة القوم
 يلوي البركة الضرا مني خصم
 بيد ذها العدل من الناس المقيم
 ولعن منن وعن علي ذي الكرم
 سألتك الخيم ياد الحود والكرم

ابن خنبله ورجل أسرار سامع لانا نور الدين عبد الرحمن الجاسي بن أحمد الملقب بدمود
 نورا قاله الفاضل السدي في رسالته

فصل سوم قصيد
 موقت معاجري موقت

الملقه تذکره آوردن و یاد آدن ص دم بپیران با کسر با گان و گان
 جمع جاد هم ذی سلم کبیر اول و فتح سین جمله فتح لام نام مقام و سلم نفیحتین
 و غیبت خاد و رخ مزج بالضم آسختن شراب هم دم مع بالفتح و نفیحتین سر
 و سر شک بختن هم جری و جریان ریختن آب ص منقله بالضم تمام کاسه
 چشم پیچیدی و سیاهی رخ دم بالفتح خون هم و غریبت تار فوقانی خطاب
 ست جانب با صفت رحمة الله علیه المعنی نوا می نفس از یاد و رستان که
 معنی اند و ردی سلم آسختن سر شک را که روان گشت از کاسه چشم با خون
 اَمَّ مَلَكَةٍ رَحْمَةً تَلْقَاهُ كَاطْمَةٍ ۱۰ اَوَّادُ مَضَى الْبَرْقِ فِي الظُّلُمِ مِنْ اَحْمَمِ
 الملقه و یوب بالضم و زیدین باد هم یح با کسر باد هم تلقا با کسر جانب
 هم کاظمه نام موضعیت در بادید و بد فرخ از بصره هم دمض و مض
 و مضان و خشین برق بے آنکه پرانده شتو ز راه و گک ص برق
 بالفتح و خشین برق هم ظلمار بالفتح شب تاریک و تاریکی هم اضم با کسر
 و فتح ضا نام کو هیت و زمین که در مدینه معطه واقع شده هم المعنی یاد زیدین
 از جانب کاظمه یعنی از کوی دوست یا و خشین برق و شب تاریک از اضم
 حاصل اینکه سبب بکار تو با اسکات با می نخلط با خون با ذکر اصحاب و احباب
 است که بپوشد با تو و بپوشی تو با او شان و ردی سلم یا یوب یح است یا و خشین
 برق است از جانب خانه حبیب فَا لَعَيْنِي لَمَّا رَأَيْتُكَ اَلْقَاهُمَا

میانه

منه بجا

وَمَا لِقَلْبِكَ أَنْ قُلْتَ اسْتَفَقَ يَحْسَمُ اللَّغْتُ عَيْنَ الْبَقْعِ حَشَمٌ
 ص قول بالفتح گفتن هم گفت بالفتح و تشدید فاجبه و باز استادن و باز استادن
 کردن هم همی بالفتح و حشمت آب روان از جای بلند هم و در صراح یعنی مجروح
 روان شدن آب نوشته قلب بالفتح دل هم استفاضة بهوش آمدن هم
 همیم بالفتح شفیقه و سرگشته شدن و عشق هم المعنی پس چیست هر چه بهتر
 اگر گوی که باز ایستد اگر بسین گریان می شود و چیست دل ترا اگر گوی که بهوش
 استفاضة و سرگشته میشود حاصل اینکه ناظم رحمه الله علیه نفس خود را متوجه میگردد
 که نصیحت و دل حشمت اثر نیکند بلکه خداوند می پذیرد پس اگر چشم را منبع کما نصیحت
 کرده میشود و زیاده می گیرد قلب را اگر حکم با استفاضة نموده میشود و زیاده سرگشته
 عشق میشود و لیسب القصب ان الحكم مسكتم بهایک مسكتم منة و مفاد
 اللغث حسیان با کسر نداشتن ص عیب بالفتح و تشدید با عاشق
 ص عیب بالضم و درستی ص کتم و کتمان پوشیده داشتن ص هموم
 و حجام روان شدن اشک انجام گک ص اضطرام زبانه زدن آتش
 ص المعنی ای می پندارد عاشق که دوستی پوشیده و پنهان شونده است و بسیار
 چشم می کند و آتش دل سوخته حاصل اینکه طین عاشق در کما عشق ص
 بدون چشم گر یکند و قلب مضطرب ص لولا الهوى لكان
 لا مضاف علی طلل * و لا ارفقت لذلک البان و لعلک اللغث بهر اود

و بجا می آید از تشدید و سرگشته شدن

۴۴

پنهان

۴۵

داشتند هم اراقه ریختن آب و مانند آن هم طلل بختین اثر سرافرازی و جاسی
 خراب شده ص ارق بختین بخواب شدن و بخوابی هم بان درختیت
 که قدخوبان را بدان تشبیه کنند هم علم بختین کوه هم المعنی اگر نبوده
 عشق نرسیده تو شک را بر آثار و جایی باقی مانده احباب و نه میدار شدی بیار
 کردن اشجار که قدخوبان را بان تشبیه کنند و کوه که قدم معشوق بران گذاشت
 حاصل اینکه اگر بود عشق مسطح نمی بود گر نیستی بر آثار و جایی باقی مانده و یار احباب
 که آن محل سکون و جلوس او شان بود و **كَيْفَ تُنْكِرُ جَبَّارٌ جَدًّا**
كَيْفَ تَنْهَى بِي عَنْ عَمَلٍ كَرِهْتَ لِي و **كَيْفَ تَنْهَى بِي عَنْ عَمَلٍ كَرِهْتَ لِي** اللفظ شهادت گواهی را
 و اون هم عدل و او و او دهنده و شایسته گواهی دادن جل و عدل
 ص سقم بالضم و بختین بیاری هم المعنی چگونه انکار میکنی عشق را بعد
 از آن که گواهی راست و او بان محبت بر تو گواهی بان شایسته اشک و بیاری
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** اللفظ
 اللفظ و جد بالفتح اند و گمین شدن ص خط بالفتح و تشدید طاع معروف
 است م عبره بالفتح اشک و ضنی بالقصر بیاری ص بهار بالفتح
 گمیسست خوشبو زد و که انرا عین البقر گویند هم خدا بالفتح و التشدید و ال خفا
 هم غم بختین درختیت در زمین حجاز که بارش سرخ رنگ میباشد و تشبیه
 می بیند بان انگشت خضاب کرده را هم و فی الصراح بنان معتم انگشت

۵۹

۵۵

رنگ کرده المعنی و بعد از آن که ثابت گردانید عشق و دل نشان یک
 اشکباری دوم لاغری را مثل زردی بر هر دو رخسار تو و سرخی اشک حاصل
 این هر دو شعر اینکه بحالت بودن اشک و بیماری و زردی رخسار و سرخی اشک
 انکار از محبت نمی نهد و شعر سوسنی طلیف من الهوی اذنی
 و الحب یعترض الذات بالاکید اللغز نفهم بفتن سکون
 آخر آری و تصدیق و جواب استفهام ص سرخی و بیماری بفتن
 ص طیف بافتح خیال و خیال که در خواب نماید و آدن خیال و خواب
 ص و صم الهوا دوست داشتن ص تارین بیدار کردن ص عمر
 مائل شدن چیزی و پیش آمدن چیزی را بقصد و می مانع شدن ص لذت
 بافتح و تشدید ذال ضرر و شراب ص لذات جمع المفعلتین رنج و دروغ را
 آری شب آمد خیال محبوب پس بیدار ساخت هر حال آنکه عشق بیدار
 میکند لذات را باطم و رنج حاصل یکباره گاه بدلائل مصرعه صدر راه ضرر باقی نماند
 پس مصنف رحمت الله علیه اقرار عشق نمود یا لا یحیی فی الهوی
 العذر لی معذرتی الیک و لو انقضت لکم تلکم اللغز
 لوم نکوهیدن و سرزنش کردن ص عذر بالفهم سکون بهانه و معذرت و تراز
 معذرت کبیر الدال و عذری و عذره اسم فی العذر یعنی بهانه و تشبیه از زمین
 ص و قوله هو العذر لی محبت که صاحب آن معذور است بدفع

۵۹

۵۹

یا عذر کے منسوب باشد بہ بنی عذر کہ قبیلہ الیسٹ ازین اہل ان رقان
القلب عاشق میشوند و از نظر حرارت عشق و فوج محبت میسوزند ص الصا
عدل ق المعنی ای ملاست کنندہ من در عشق کہ معذور ہستم بر دفع
آن یا بچہ رجال بہی عذر غلبہ عشق میدارم بہ پذیر عذر من و معذور دارم از
سر ز نش و نگوہیدگی و اگر داد الصاف وہی ملاست کنی مرا حاصل اینکہ در
عشق زمام اختیار از دست عاشق رفتہ سنت نامحین اورا از بند و عوط
معذور دارند **قَالَ حَالِي كَيْفِي مُتَشَبِّهٌ بِالشَّيْءِ كَلَامِي عَزَّ وَجَلَّ**
الْمُحْتَدِ عَدُوٌّ بِالْفَتْحِ وَكَذَلِكَ شَيْءٌ مِنْ خَيْرِ حَسَمٍ مِمَّا بِالْكَسْرِ وَتَشْدِيدُ نَازِجَةٍ
بِوَشِيدَةٍ شَدَّوْهُمُ اسْتَمَارَ وَرَبْرُوهُ وَاشْدَنَ هَمْ وَشَاةٌ لَضَمٍّ وَادْوَجَتْ
شَيْئِينَ وَادْوَجَتْ فَاثْنِي جَنَانٍ وَنَزَّازَانِ وَدَفْعُ كُورِيَانِ جَمْعُ وَاشْتِي جَانِكِ
تَشْدَادُ جَمْعُ تَقَاضِي غُحٍّ وَاسْتِمَارِي وَفَرْغُ حَسَمٍ بَرْدِيْنِ عَنِ الْمَحْنِ
تَجَاوَزُ كَرُوْهُ اَزْوَاجَالِ مَنِ وَنَيْسَتْ رَاثِيْنِ پُوشْتِيدِه اَزْ سَمْعِ جَنَانِ وَنَيْسَتْ
وَرُوْشِنْ نَقَطْعُ شُونْدِه حَاصِلِ اَيْنِكِهْ يَعْنِيْ عَشْقُ مَنِ تَجَاوَزُ كَرُوْهُ اَزْ وَنَيْسَتْ رَاثِيْنِ
مَنِ پُوشْتِيدِه اَزْ نَمَازَانِ وَنَيْسَتْ وَرُوْشِنْ جَدَا شُونْدِه خُشْتَنِيْ
لَضَمٍّ لَكِنْ كَسَتْ اَسْمَعُهُ اِنَّ الْحُبَّ يَنْتِ الْعَذَالُ فِيْ مَهْمِ اللَّعْنَتِ
موص دوستی خالص کردن ص نفع بالضم نپداولن و یک خواست
م عذال بالضم و تشدید ذال ملاست کنندگان جمع نازل م صمحه بفتحین کری

الله

هم المعنی بر اهل خلوص کردی تو مرا نصیحت مگر شیم که بشنوم نصیحت
 ترا تحقیق محب از ملاست کنندگان و گری است حاصل اینکه هر چند
 به فضل و وعظ پر و اختند مگر بوجه اینکه محب از غلبه عشق کور و گری باشد
 نصیحت کسی او را سود ندارد **لَا تَنْفَعُ النَّصِيحَةُ الْغَافِلِينَ**
وَلَا تَنْفَعُ الْغَفْلَةَ الْغَافِلِينَ نصیحت اتمام بلکه
 و تشدید تا بهمت بخادون هم نصیحت کننده هم شیب بافتح می
 سفید و سفیدی موی و پیری م و ص عدل بختین نکوش و ملاست
 هم بعد بالضم دوری ضد قریب ص بهم بالضم وقع باهت باجم بهمت
 هم المعنی بدستیکه من بهمت نهادم نصیحت کننده خود را که پیر است
 در ملاست کردن خود حال آنکه پیری دور تر است در نصیحت کردن از
 بهمت با حاصل اینکه هرگاه نصیحت شیب که بهترین ناصح است و ترک
 عشق قبول نمیکند پس چگونه نصیحت تو ای ناصح پذیرا دارم **هَكَذَا**
أَمَّا كَرِّتِي بِالسُّقَاةِ أَهْلُكَ وَمِنْ جَهْلِكَ أَيْنِدِي الشَّيْبَ وَالْهَرَمَ
 اهر فرمودن اماره امر باطل فرمایده ص سور بالضم بدی ص اخطا
 به تشدید تا پند گرفتن ص جهل بافتح نادانی و نادان تن هم نذیر هم کردن
 و ترسانده هم هر هم بختین پیری و کبیر امر و سخت پیر هم المعنی
 پیچیدن که نفس فرمان ده به بدی پند گرفتن از نادانی خود از ترساننده

سوره

سوره

که او پیری و ضعیفی است و لا اشدت و لا اقلل فی القل فی قوی
 ضعیفکم براسی غیر خشنم اللعن اعدا و بالکسر ساقط اما ده کردن
 هم جمیل نیکو هم قرنی یا کسر جهانی و همان هم ضعیف بالفتح همان و
 همانان مفرد و جمع آمده و همان داشتن کسی را هم الما هم فرد و آمدن هم
 احتشام شرم داشتن و خداوند هم خشم شدن هم المعنی نه کرد اما
 نفس از فعل نیکو جهانی همان عظیم الشان نزد خدا تعالی که آمد بر سر جان که
 غیر مضر است نزد من لو کنت اعلم انی ما اذکره به کنت
 لا یکنی منی انکم اللعن توفیر بزرگ داشتن من یاد ابر ظاهر شدن
 چیز که پیشتر ظاهر نشده باشد هم کتم به تحقیق گویا نیست که بد آن جناب
 کنند هم المعنی اگر سید انتم که تحقیق من بزرگ نخواهم داشت آن
 مهملان می پوشیدیم رازی را که ظاهر شد بر من یومعه حاصل بر سر بیت تنگی
 نفس اماره از ناوای خود بصیحت شعیب قبول نه کرد و او را معز و محترم ندانست
 اگر کاش سید انتم که از من تعلیم پیری به ترک عشق نخواهد شد هر آنکه افشا
 نمی کرد هم اثر بلکه پوشیده سید انتم از او ستمه من سبب بود چنانکه
 من خود اینها را بگویم اللعن رد بالفتح و تشدید و ال از گردانید
 و باز گشتن و باز آوردن هم جاح یا کسر سر کشی کردن اسب هم غمزه آید
 گمراهی غم خیل بالفتح سواران و اسبان و این جمعی است که واحد را از

و بیست و پنج آن قبول گفته اند غلیم یعنی جمیع لجام بالکسر سر ب لجام است
 و المعنی کسیت باز گرداننده سر کشی نفس سر کش من اگر ارجی او چنانکه باز
 داشته میشود سر کشی کردن اسب از لجام بامین بیت تشبیه نفس با اسب
 سر کش است حاصل اینکه نیست معین باز دانه نفس سر کش من نهاده است
 مقبول صلعم سر دانه فک لا تشوم و العاصی اکثر هو تاهرات
 الطعم قوی شوق الفهم المقت روم بالفتح جستن هم معاصی جمع
 کسر شکستن هم شوق بالفتح آرزو و شوق نفس بطرف حصول لذت
 و شفقت و معنی مطلق آرزو و خواهش خواه از روی طعام باشد خواه از روی
 جمیع غلیم یعنی جمیع اشتهای طعام شدن و تحت حرص شدن لجام
 و کسر را حرص لجام هم المعنی پس مجوز قصد کن باز کتاب معاصی
 شکستن آرزوی نفس با تحقیق لجام میدهد آرزوی اشتهای طعام را یا خواه
 شوق تحت حرص لجام را حاصل اینکه یعنی گمان ببر که از کثرت معاصی
 نفس شکسته خواهد شد چه اگر نفس مثل شخص حرص طعام است چون طعام زیاده
 بیند حرص او بر خوردن زیاده شود همچنان نفس از کثرت معاصی شکسته و مختل
 از ذوق خواهد شد بلکه زیاده تر بر ارتخاب آن آماده خواهد بود و النفس
 کالطاهر ان تها یطیب علی حسب المصلح کان قسطه عظیم المقت لطف الکره
 مروم واحد و جمع ص اجمال فرودگذاشتن چیز را بخود ص شب

بالفتح و تشدید با جوان شدن هم مضارع بالفتح و بالکسر شیر کمیدن بحسب هم
 فطم بالفتح و فطام بالکسر بازداشتن کودک را از شیر حص المعنی نفس ناسته
 طفل است اگر نگذاری آنرا بحال خود جوان میشود و بر خوردن شیر و اگر باز داری
 آنرا از شیر خوردن بازماند آنرا و در تشبیه نفس با طفل مشبه به اشاره است باینکه
 اگر چه نفس آماره با سوره است و حاصل خلقت مگر بچو طفل قابلیت و استعداد
 اصلاح و تعلیم میدارد و اینجا جنب اعمال صالحه متوجه کن فطامه و فطم
 هکذا هم خاصه ان تولى المعالي ما تولى يعيم والفت صرحت
 بالفتح که دانیدن هم عذر بختی و بالکسر مع سکون الی سطر پیشتر کردن هم
 تولیه والی گردانیدن و عمل دادن به کسی هم اصهار رسانیدن شیر بصید و
 و کشتن یقال صبی النعید یعنی اذاعات و مانند تراه صی یصم یعنی ایستادن
 و سکون صادمه مضارع است از اصدا و هم بالفتح عار و عیب هم یصم یعنی یابی
 تحتانی و کسر صادمه مضارع است از ان و در یصم و یصم توفین خطی است
 المعنی بازدار خواستش نفس را و پیشتر کن از ان که حاکم گردانی هوای نفس را
 بر خود بدستیکه بخواه چنانچه حاکم شود و بره لیاک خواهد کرد یا عیب در دنیا و آخرت
 خواهد آورد و حاصل اینکه بگاه حال نفس مثل شخص جریص الطعام و طفل است پس
 نفس را از هوای آن بازدار و سرایه صا و هی فی الحال مساکینه
 و ان هی استخفاف المعنی فلا تسمی الفت مراعاة ظاهر داشتن هم اعمال هم

عمل سوم چیدن صی استواء شیرین آمدن بذالقه هم مرغی بافتح چراگاه
 گیاه سبز هم اسامی باکسر چیدن هم المعنی نخاه و از نفس را در کایک نفر
 در اعمال صالحه چنده است و اگر نفس شیرین بدار و چراگاه پس چیدن ده یعنی
 در کایک نفس در اعمال صالحه شود و است پس در آن نگاهم نیز از تنبیه آن غافل شو
 کُم حَسَنَتَ لَكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ خَشَنَتُ لَكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ خَشَنَتُ لَكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ
 اللغز تخمین آستن و نیک کردن و بیکوی نسبت کردن صی لذة
 بافتح و تشدید و ال مره هم مر و در هم المیم لغز فی صی و رایت باکسر
 و آستن صی هم بافتح و تشدید میم زهر دادن و زهر در دهانم کردن هم و هم
 بفتنین چربی و چرب شدن و فتح و ال و کسر شین چرب هم المعنی است
 که نفس آراسته ساخته است برای امر و لذة را که قابل است باین طور که
 بیندازد آخر و که هم و طعام چرب کرده است حاصل اینک بیشتر اوقات انسان
 شهوات تبهر را نیک بپندارد و از لذایذ مرکب آن بگردد و حال آنکه در کتاب
 آن ضرر ظاهر است و کَشَنَتُ لَكَ سَائِسُ مِنْ يَجُوعُ حَقِي شَكِيمُ
 و کَشَنَتُ لَكَ سَائِسُ مِنْ يَجُوعُ حَقِي شَكِيمُ
 جمع و سید یعنی امر و تشدید جوع یا نعم گرسنگی و گرسنه شدن هم شکی
 بافتح سیری و سیر شدن از طعام و باکسر آنقدر طعام که سیر کند و باکسر فرج
 سیری و مقدار سیری از طعام هم مخصوصه گرسنه شدن صی تخمه نفیم اول

و بیفتد ثانی تا ناگوار می و ناگوار شدن طعام هم تخم جمع المعنی تبرس از خیلد با
نفس که حاصل آید از گرسنگی و سیری پس بسیار سنگی بدست از سیری و خور
طعام بر طعام و بلاهای نفس و وجوع که بدتر است از تخم حال از یک در حالت شهوات و
هوات کفر بر زبان می آید که قال علیه السلام کاد الفقر ان یکون کفراً و کاد
نفس و سیری اینکه کسالت افزاید بسبب تشویش باطن طاعت بجهت
نمی آید حاصل اینکه تبرس از انرا طو تقریر و اکل و درج و استغفر
لکم من یغفر ذلکم من المحاکمه و المحاکمه و المحاکمه و المحاکمه و المحاکمه
نهی کردن نعد از افزونی با ص استلا پر شدن هم حرام ناباست ضد
حلال ص محارم جمع حرام علی خلاف القیاس قد استدللت من
المحاکم اشاره است بروایتی ابی هریره رض و در العین النظر
لزوم بالضم لازم بودن چیز بر ابقال لمنت الشی و لمنت به لازمه لا اذ و ملا
ص حمیه و حموة بالکسر بر چیز کردن جای از چیز که که او را زیان دارد و هم
نیز هم بتحقیق پشیمانی و پشیمان شدن هم المعنی بر زیر شک را از چشمتیکه پشیمانی
است از دیدن محارم و ناغم و ملازم شو بر نیز نگاری و اجتناب معاصی را یعنی که
خاک کن چشم را که از دیدن محارم و ناغم پشیمانی است
از یکاچرا که نیست چیزه فریل جنایت چشم که کجا چنانکه در گذر آید از کان
علی خدی عمره خطان اسودان من کثرة البکا و حسن کیف النفس

[illegible]

را از هر دو یکجه صاحب زوجات عقیقات است و درین بیت تعلیق بحال است
 یعنی نسبت داد و عقیقه رحمته الله علیه قول بلا عمل را با فرزند از اجل صاحب
 زن عقیقه یعنی چنانکه از زن عقیقه تواند و ناسل بحال است همچنان از قول
 بلا عمل تاثیر بحال است و اَمَرْتُكَ بِالْحَيْثُ لَكَ مَا اَتَمُّتُ بِسِوَاكَ
 لَسْتُ فَاقُولُ لَكَ اَللَّغْتُ ایتیمار بایکدیگر مشورت کردن و فرمان
 بدون هم استقامت راست شدن و راست ایستادن هم المعنی
 حکم کردم من ترا باینکه می کنی خود فرمان خبر دهم آن خیر و مستقیم نشدم
 پس نیست قول من برای تو که برستی از و یعنی قول فعل بلا عمل هیچ
 اثر ندارد و کَلَّمَكَ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةٌ وَاَمَلْتُ سِوَاكَ اَمْرٌ
 اللغْتُ تر و تو نشه برگرفتم هم موت مرگ و مردن ص نفل نافلة
 عطیه و عبادت که واجب نبوده و نافلة الصلوة ص صلوة نماز و
 دعا از بنده در محبت از خدای تعالی و در و بر رسول و فرشتگان ص
 و در شرع عبارتست از افعال مطلوبه و ارکان مخصوصه فرض فرموده
 خدا تعالی از نماز و روزه و زکوة ص صوم روزه داشتن
 ص و در شرع عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع
 و زنا المعنی تو نشه برگرفتم پیش از مرگ نماز نافلة را و نماز نکردم غیر صلوة
 فریضه و روزه نداشتم غیر صوم فرض حاصل اینکه غنیمت نداشتم حیات

پیروزه را و گردم در آن چیز سے کہ بدرجہ عالی رساند و آن نوافل است کہ عبد را
 بقوام محبت میرساند ظلمت سنّت من احيى الظلام الى ان اشكت
 حتى مكثت فيهم اللغث ظلم منظمه كسبه اللام ستم کردن و اصله وضع
 الشئ في غير موضعه صل سنّت بالضم و تشدید نون مفتوح بمعنی راه و روش
 و عادت و باصطلاح فقہ آنچه پیغمبر صلعم و صحابہ بران عمل کرده باشند و امریکہ
 پیغمبر صلعم انرا همیشه کرده باشند گرد عمر خود یک دو بار بقصد ہم ترک کرده باشند
 از متنب و طائف و صراح کذا فی الیناث احوار بالکسر زنده کردن م
 ظلام بالفتح تاریکی اول شب ص اشکار گله کردن هم قدم بفتیق پای
 پیش پا سے هم ضرر بالضم گزند و سختی هم ورم بفتیق آماں آما سیدن
 هم و ظلام اینجا کنایه از سواد لیل و احيى الظلام کنایه از قیام لیل است
 المعنی ترک گردم سنّت کسے را کہ زنده کرده است شبهای تاریک را بقیام
 در اداسے عبادت نافله تا اینکه شکایت کرد و برود قدم مبارک وی گذرد
 کہ حاصل آمد از ورم یعنی جناب رسول مقبول صلعم در شب چند ان نماز میگذاشت
 و مداومت در قیام می فرمود و نہ کہ پای مبارک و اطہری ورم نموند پس سورہ طہ
 بجهت تخفیف وی در اجتهاد نازل گشت حاصل اینکه ترک قیام لیلی نمودم
 و این شعر محل اجابت دعا است کہ در خانہ کتاب مذکور است و مشک
 من شخب احشاء لا طولی تحت الحجاز کثما مشرف الاحرم اللغث

شد بافتح و تشدید و ال استوار کردن هم منتبت به حقین گرسنه شدن
و گرنگی هم احتشار بافتح آنچه در ستم باشد از دل دیگر و سپرز و مانند آن جمع شلوار
هم طمی به تشدید یا چیدن هم و طوی کشه از عرض ص حجاره با کسره شکار
جمع حجر هم کشخ بافتح از کثر استخوان پیلو بغار سی گنراتی گاه گویند هم ترفه
بافتح تازگی از نعمت کسی را ص او هم روی پوست آدم آوده جماعت
ص حقوله متوقف لاد هم معناه لیکن الجار المعنی ترک کرده هم سنت که حکم
بست از گرنگی رودهای شکم خود را و چید زیر سنگها پیلوی نازک جلد خود را
برای صبر از جوع و چون درین بیت ابراهیم است بائیکه شاید فقر و فاقه حضرت
اضطرابی است پس دفع کرد آنرا بقول خود و مراد دشت الخ و مراد دشت
الجبیل القم من ذبب معنی نفس غارها ایما شمس اللعت
رود و رفعت و آمدن ص ششم باصم و تشدید شیم چیزهای بلند جمع انهم هم رویت
و دیدن ششم ص ششم به حقین بلندی کوه و بلندی هم المعنی آمد و رفت کردن
بلندی پیغمبر صلعم کوه باسه بلندی که از زر بود و از زوات بنی صلعم پس وید آنرا
و یغیور و است نمود و گفت که چیست این بلندی یعنی کوه باسه زرش حضرت
آمدند تا بقول فرماید مگر جناب و الابدان الثقات نصرمود و در لفظ س اوجده
اشاره است با کوه علیه السلام مثل یوسف و جبال مشخوفت و جوینها یعنی چنانکه
حضرت یوسف علیه السلام از مناد و عت زلیخا مخطوب مانند چنان از مناد و عت

۱۳۱

جبال فوبه حضرت مصیون ماندند و آگادت زهدیه و بها صند در سینه
 ان الصلوة لا تقدر على الحميم اللغث التاكيد والتوكيد استوار کردن
 هم نهد باضم خواهش نمودن بلذات دنیا غ ضرورت بفتح حاجت و جابر
 غ عداوان باضم از حد و گذشتن و ترک کردن هم عصمت با کسر نگاهدار
 و بازداشتن هم عصمت با کسر و فتح صاد مهمل جمع عصمت چو هم جمع حکمت است

۱۳۲

مکمل و استوار کرده است اعراض ویرا از دنیا حاجت او تحقیق حاجت غالب
 معنی آید بر عصمتهاست آئینه که در حق انبیاست و یکف است که شفا
 الى الدنيا صفة من الدنيا لا يخرج الدنيا القديم اللغث و عموه بانفتح خواست
 بسوی طعام هم خروج باضم بیرون آمدن و بیرون رفتن هم دنیا از جهان
 غ عدم بقیات نیستی هم المعنی چگونه نخواهد بسوی دنیا حاجت کسی که اگر نخواهد
 آفرینش وی منظور حکمت الهی نیامدی دنیا از کم نیستی بقضای هستی حاصل
 اینکه چون سبب آفرینش دنیا از است پاکست پس چگونه بسوی او متوجه نشود
 و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش

۱۳۳

اللغث محمد زه الذي كثير خصاله الممودة صل و انجاء ادم محمد صلعم است سید
 بالفتح و تشدید یای تنانی که سوره پیشوا هم کوین و دنیا و آخرت غ فقدان بفتح
 انس و جان هم فریفتن گروه هم المعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پیشوای هر دو جهان دانش و جان و دو گروه از مردم که عرب و عجم است این

شعر عمل اجابت دعا هست که در خاتم الکتاب بر قوم است و یَسْتَسْأَلُ
 الْأَمْرَ النَّاهِي فَلَا أَحَدَ يَكْفُرُ فِي قَوْلِهِ كَافِرًا هُمْ اللَّعْنَةُ عَلَى الْفَاسِقِينَ
 و شربت بر خلق و غیر هم آخر فر مانده ناهی باز دارند بر شمع الیا و نیا
 الصدق و الصدق فی الیمین و ابر راست گو تر و مرد از او در قول
 مصنف حجت الله علیه لاسمه نفی است و لا مالک زاید است و مراد از قسم
 امر است المعنی پیغمبر مصلی الله علیه و سلم فر مانده است و باز دارند است
 پس نسبت کسی راست گویا و از او در قول نفی و امر پیغمبر مصلی الله علیه و سلم
 بکنده است خلق را بکتاب و سنت و باز دارند است از تنبیات و تنکرات
 و غلاتی ماسور اند بامتنال امر و نهی او بر آنچه فرماید بر آن عمل واجب است
 مثل او کسی در فرودن و شمع کردن صادق القول نیست هُتَّى
 الْحَبِيبِ الَّذِي تَجَاهَدْتُمْ مَلَائِكَةُ هَالِكِينَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْعَمَلُ وَاللَّعْنَةُ
 حبيب دوست و محب و محبوب هر دور را میگویند هم رجاء و نفع اولی بعد
 الفت همزه امید و امید داشتن غ شفاعت خواهش کردن معنی
 بالفتح ترسانیدن هم احوال بالفتح جمع بعضی ترسها هم اقتحام هم با کسر حزن
 چیدم حاد مملد در آمدن چیزی و ستم کردن و خوار داشتن هم المعنی آن مجرب است
 که امید داشته میشو شفاعت او در خوار و خوارهای که هلاک خواهند شد است حاصل آنکه امیدوار
 شفاعت آنحضرت چون انس انداز خوارهای دایمی است که پیش آنحضرت از بهر دل و روح و عاق

انبیا علیهم السلام در حسن صورت و حسن سیرت و نزدیکی نشدند دیگر پیغمبر
 آنحضرت را در کمال صفت علم و جلال صفت کرم یعنی آنچه در شب معراج
 تقرب و علم و حکمت بحضرت عطا شد هیچ نبی را اگر است نشد و کلامهم
 مِثْلُ سَوْنِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْمِثْلُ لِلْمُثْلِ التماس همین چیز
 ص و در خواستن هم غرض بشت آب برگرفتن ص بجز در یادجوی بزرگ
 خلاف بزرگ شرف بالفتح مکیدن و بفتحین بقیه آب که در جوی مانده باشد
 و شربت آنرا بدین بگوید و فی المثل الشرف انفع ای اسکن بلعش هم و هر
 و میت بالکسر همیشه و بارانی که پای پی بار دم ویم کبیر اول و فتح ثانی جمع
 المعنی مجله پیغمبران از رسول الله صلعم و خواست کنندگان از یک کف
 دست آب را از رویای علم و یک قطره را از سحاب جو و دست حضرت
 صلی الله علیه و سلم که پای پی یادیده است یعنی آنحضرت صلعم بجز علم و سحاب
 جو و کرم اند و به نسبت آن دیگر انبیا نیز که کف آب است از بحر -
 وَوَأَقْبَقَتْ لَدَيْهِ حَتَّى صَبَّحَهُمْ مِنْ قَطَرِ الْعِلْمِ وَفِي تَكْوِينِ الْعِلْمِ
 اللفت الوقت والوقوف ایستادن و ایستادن لازم و مستعدی هر
 لدی نزد ص صدا بفتح و تشدید و ال عامل بیان و در چیز و نهایت و کنار
 چیزه هم نقطه بالضم محک سیاهی و سفیدی یا عکس آن ص شکل
 بافتن و ترازاب و ادون کتاب راق حکم کبیر اول و فتح ثانی حکمت حاج حکمت

۵۳۹

۵۴۰

بالکسر یعنی دانستن حقیقت بهر صفت المعنی جمله انبیاء که ارم علیهم السلام الیتاد و گاه
 نیز و آنحضرت را بحد و عرش خود مرتبه نقطه از علم آن سر و کائنات در تحصیل حقایق
 و صرافت الهیه نامیده اند اعراب کتاب و شریعت او را اوامر و نواهی یعنی الیتاد
 اند بهر پیغامبر بر اساس رعایت اوجب و بجا الیتاد را امرایش بادشاه بحد و مرتبه خود
 که این حضرت مثل سلطان او دیگر انبیا مثل ندما و وزرا اند که بحضور سلطان بحد و مرتبه
 خود ایستاده اند **فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمٍ يَكُونُ فِيهِ الْمَوْتُ يُدْعَوْنَ لَهُمْ أَنْ يَرْتَدُّوا أَعْقَابَهُمْ**
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ الهم تمام شدن اقبال تم تمام ماه شب چهارم ص
 و اصطفا به برگزیدن هم باری پیدا کننده از خاک انسیم محرکه نفس الروح
 که انسیم محرکه و انسیم محرکه الانسان جمع آن نسیم هم المعنی پس
 اوست آنکس که تمام شد خلقت او از رو حسن سیرت و حسن صورت پس
 برگزیده آنرا محبوب خود پیدا کننده ایشان و ارواح حاصل اینکه بعد آراسته کردن
 از حسن صورت و حسن سیرت حضرت آفریدگار نبی کریم را محبوب خود گردانید متوجه
عَنْ شَرِّهَا فِي حَاسِنِهِ فَجَوَّهَ الْحَسَنُ فِي غَيْرِ مَنْقَسِمِ اللَّغْتِ
 شمر بهر دور کردن و پاک کردن از چیز باخترشت هم حسن باضم خوبی و نکوئی
 نقیض قبح محاسن جمع هم جوهر گوهر ص انقسام بالکسر حصه شدن و بخش
 و بخش شدن غ المعنی او درست از شر یک و حسن و خوبی خود پس چه هر حسن
 در محمد صلی الله علیه و سلم غیر منقسم و غیر تنجیزی است یعنی جمله حسن صوری و معنوی

مقصود و مختصر ذرات پاک و صاحب اولاد است آنچه دیگران را رسیدار ذرات
رسیده است حکیم شانی گوید شیهه و شکل و شامل حرکات و سکانات و آنچه
نحو این همه دارند تو تنها داری دع ما استعنته الضاده فی بعضه
بما شئت من حافیة حکم اللغث و مع جان اسرعی ترک ص خطابت
بجانب بر اوج بسوی نفس صفت او عمار با کسر و تشدید و ال سهل دعوی
کردن هم نصاری جمع نصران ص و آن قوم عیسی علیه السلام اند خود را
موسوم باین اسم ساختند زیرا که ادعا میکنند که ناصر حضرت عیسی علیه السلام و حکم فرمود
و احکام حکم کردن بر سبیل مبالغه المعنی ترک کن آنچه دعوی کرده اند نصاری
و معنی بی خود و بگوید حق سرور کائنات چه چه خواهی از تفرج و شایع حکم کن در آن
و الکسب الی ذات و کسبیت منی شری و الکسب الی ذات و کسبیت منی
اللغث شرف بلندی و جای بلند و بزرگی ص قدر الفتح مرتبه ص عظم
بکسر اول و فتح ثانی بزرگ شدن ص المعنی نسبت کن اسرار بسوی ذرات
پاک آن حضرت هر چه خواهی از بزرگی و نسبت کن بسو قدر و منزلت او هر چه خواهی
از عظمت و جلالت شان وی حاصل هر دو بیت اینکه چنانکه نصاری بخی خود می
علیه السلام را ابن الدگفتند چنین نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم کن سوا این
آنچه خواهی نسبت کن بسوی ذرات پاک و سه اعظمت و جلالت شان و صفا
حمیده قات فصل رسول الله لکی بدحد فخر عنه ناظم

۵۴۴

۵۴۵

۵۴۶

[illegible]

بوسیده و ریزه شده را درین بهیت قطع زعم نصاری کرده است که ایشان گمان
برده اند که عیسی علیه السلام در مرتبه از رسول مقبول افضل است چرا که عیسی علیه
السلام اعیان اموات نبود و بنی امی علی الدین علیه وسلم اعیان حیات بوده و نفس و بدن
و دفع کرده از انرا بقول خود لو ناسبت و حاصل دفع است که بحجته اعیان بر منته
باعث عظمت و جلال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی تواند شد زیرا که این حجت
مرتبه عظمت و جلال او پایان تر است کم میخیزد **لَا تَقْبَلُ لَهُ الْقَوْلُ رِيبَ**
حَرْصًا عَيْنًا كَلِمَةً نَزَّكَ وَلَمْ يَخْصَمِ اللِّغَتِ اسْتِثْنَانِ از بودن هم می
بالکسر و ماندگی بجزن ص ع قول جمع عقل حرص بالکسر از و از نشدن استند
علی ص اریایب بالکسر بشک افتادن هم نهیم شقی از هم یا از هم است
و هم غلط کردن هم همیم بالغش شقیته و سرگشته شدن و عشق هم المعنی میاید
و تکلیف نداد و از شرعیت خود رسول الله صلی الله علیه و سلم به آن حکم و او امر و
نواهی که عاجز آید جز و از او که آن بسبب کمال شفقت فرمودن بر حال ما پس نه
افتادیم در شک و غلط و جبرانی حاصل اینکه در شریعت مصطفوی تکالیف شاف
نیست چنانکه بودند و از هم سابقه مثل قتل نفس و قطع ثوب از موضع نجاست
الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا يَأْخُذُ بِهِ خَلْقٌ مَا يَلْبِثُ فِي السَّمَاءِ إِلَّا يَوْمٌ وَ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَذَكِّرْ لِنَعْلَمَ
الْمَعْنَى اعیان مانده شدن و مانده کردن هم و رسی بقصصین خلق هم و قوله
معنا لا ای کلمات معنوی او قرب نزدیک شدن بعد و در شدن و لام بر برد

۴۴

۴۵

و حقیقت و بزرگی او در کمال بصر نمیشود و با معانی نظر از قیاس و کثرت شمع
 نظریه میشود و چنان بی صلی الله علیه و سلم را اگر بغیر اسحاق نظر بینی گمان بر
 که بشیر است مثل سائر ناس و اگر با معانی نظرات پاک وی را مشاهده و مشاهده
 کنی نظر از وقایع حسن و خفایع جمال و قدر و منزلت آنحضرت صلعم خیره می
 یافتی و او تران را با شمس یعنی اگر کلام بمید بغیر اسحاق نظر بینی بهر کلام سیاه
 عرب پذیری و اگر بقیع نظر غور و ملاحظه کنی اعتراش نمایی یعنی در کمال وقایع
 حال آن **و کیف یکرر لسانی لا ینکح حقیقتاً و قوم ینکحون**
عشر بالکلم اللغت کیف چگونه و بهر اسم بهم غیر متکان یعنی علی انفع و بهر اسم
 من الاول و قد یقع یعنی المتجب ص قوم گروه از مردان نه از زنان ص
 تا هم خواب کننده نیام ص جمیع ص تسلیم و تسلی و خوشی دادن و از دل کسی نذر
 بدون و خود رسد شدن ص علم بالغیم و بعین خواب دیدن و آنچه در خواب
 دیده شود ص المعنی چگونه دریافت کند در دنیا حقیقت ذات و صفات
 جمیده و انطالق پسندیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا اسم او وقایع قرآنی را
 گوید هست که خواب کنندگانند و غفلات و جهالات و قناعت کرده اند از ادراک
 حقیقت آن بر آنکه صورت آنحضرت را در خواب ببیند حاصل اینکه چون صحابه
 کرام با وجود قرب و محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادراک حقیقت آن
 صلعم کردن نتوانستند پس اینکه از زیارت ظاهری آنحضرت صلی الله علیه و سلم محروم

۱۵۵

در یار شاه و خواجه شریف که از این گونه ادراک حقیقت انصاف تو اند کرد و فی ثلث العلم
خیر الله ان الله شکر و ان الله خیر خلق الله کلهم اللغت

بشر لثمتین آدمی هم المعنی پس غایت و نهایت معلوم مردم و ذات
وصفات حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که گویند به تحقیق او بشر سید اولاد

۱۵۶

آدم است و به تحقیق از بهترین مخلوق الهی است و کُلُّ اِیَّاکَ
الرَّسُلُ الْکَرَامُ بِهَا بِمَا کُنْتَ مِنْهُنَّ اَللَّغْت ایتها

جمع آیه در بخامر او از معجزات ست الهی دایمان آمدن و پیغمبری با لسان
اقبال پیوستن المعنی جمله معجزات و کرامات که آورده اند از انرا رسول که نام

جز این نیست که پیوسته اند از نور محمدی صلی الله علیه و سلم با نبیاء علیهم السلام
الحاصل اند از سایر انبیا علیهم السلام و نور عرش او که سی و نور و نورش نور

۱۵۷

صواب و تابعین مسلمین و سلمت اند از نور محمدی پیدا شده است و کُلُّ شَمْسٍ
فَضْلُکُمْ کُلُّ کُلِّکُمْ یُظْهِرُکُمْ اَنْ اَوْ اَهْلَ الْکَاسِ فِی الْعِلْمِ اللَّغْت

فضل و فضلت افزونی و افزون شدن و بخشش و خلبه کردن بر کسی
بفضل هم کو اکب جمع کو کب بمعنی ستاره انوار جمع نور بمعنی روشنی

ظلم بعین ظاهر و فتح لام جمع ظلمت بمعنی تاریکی المعنی حضرت مسو کائنات
علیه افضل انبیاء آفتاب عالم تاب فضل عظیم است و دیگر انبیا که کو اکب

آن آفتاب اند ظاهر می کنند آن کو اکب روشنی های آفتاب را برای صواب

در تار یکی حاصل اینکه حضرت مثل آفتاب عالم تاب است و دیگر خیران نیز
 کوکب اندیش از بعثت و ظهور و سک عالم را که در تار یکی کضر و شرک بود و نور
 هدایت خود بر راه روشن اسلام و توحید رهائی کردند و بعد از نور وین آنحضرت صلی
 علیه و سلم ادیان حمله انبیا علیهم السلام منسوخ گردید و چنانکه در نور آفتاب نور کوکب
 پنهان میشود و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ**
مُسْتَسِرَّةٌ الْمَلَكُوتِ اگر اسم گرامی گردان و بزرگداشتن هم خلق بافتح
 فطرت و یقین سیرت و **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** آراستن هم اشتغال جامه وجود
 پدید آوردن و **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** سر روی آدمی و کشاده روی هم انما صم با کس
 و تشدید تا کمبود خود را بچیزی نشان کردن و بچیز نشان نمیشد
 هم و اگر مصلحت تعجب است المعنی چو خوب و بزرگ است فطرت ظاهر
 محمد صلی الله علیه و سلم که آراسته کرده است ابرامین سیرت باطن که بجز
 مثل است و به کشاده روی نشان نمیدست **كَأَلُوهُنَّ أَنْفُسَهُنَّ**
وَالْأَكْبَرُ فِي شَرْفِهِ و **وَالْأَكْبَرُ فِي كَرَمِهِ** و **وَالْأَكْبَرُ فِي كَرَمِهِ** و **وَالْأَكْبَرُ فِي كَرَمِهِ**
 تحرک النبات و نوره ق ترف باضم تا زکی از نعمت و آسایش هم براه
 تمام ایله البدش چهاردهم از ماه ص شرف متحقق بلندی و جای بلند
 و بزرگی و علوی حسب هم بهم با کسر اول و فتح ثانی جمع است المعنی بی کرم
 دینی منور نشاء که سه است و بزرگی و مجر ماه تمام است در نعمت و علوی شان

۵۵۲

۵۵۳

بالتحرک

هـ

و مثل دریا است و وجود مثل زمانه است و در عالمی ممتدی گشته و هکذا فرمود
 فی جمل کلماته و فی هکذا چنان تلقاه و فی حشیم اللغات فرد با فتح
 تنها و طاق هم عسکر لشکر و بسیار از هر چیز هم حین بالکسر به کام هم لقار
 بالکسر دیدن هم حشیم بفرستیدن نوکران و چاکران هم المعنی بسبب جلالت
 و عظمت شان گویا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در حشیم و در لشکر
 رفتی که بینی تو آنرا تنها حاصل اینکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود
 کینا بودن یا خروج و سپاه و نظر بنینده معلوم و محسوس میشود بسبب جلالت شان
 کانت الالهی لویه المکفیة فی صدقها منی متکلفین منطوق منی و در
 اولو البصم هر دو لام مراد بزرگ هم اللغات کنون داشته شده هم
 معدن لفتح اول کسره ذال کان زو جواهر هم منطوق لفتح میم و کسر طافون
 و بین گفتن هم اقسام نرم خندیدن هم معدن لظن دیان زبان و معدن
 تبسم هر دو لب و دندان و تشبیه کلام بلاغت نظامم خواه دندان مبارک و یا
 حضرت بامر و ارید است المعنی گویا مراد بپوشیده شده اند و صفت ظاهر میشوند
 از دو کان یکی لظن دوم تبسم یعنی کلام بلاغت نظامم یا دندان مبارک حضرت
 صلی الله علیه و سلم همچو لالی آید از غنی در صفت دیان و لب است که وقت کلام
 و تبسم ظاهر می شوند که طیب یعدل تو با کلام اعظم حکوبی المنشیق
 عند و منکشف اللغات طیب بالکسر بوی خوش هم عدل بالفتح

هـ

هـ

برابر گردن پیزی را بچیزه دیر بری هم قرب بالضم خاک هم بضم بالفتح و
 تشدید میم و اجم آوردن چیزی بچیزه هم اعظم بضم طاء و بضم جع عظیم بالفتح
 است ق یعنی استخوانها طوبی بالضم و یا موحده مفتوح میونس طیب است
 معنی خوشبو و آبرو گاه معنی عیش خوش و بشارت و قرحت آید و او بشارت
 در بهشت که بهر خانه از اهل جنت شاخ ازان باشد سیوه ای گوینا گوئی خوش
 بازان حاصل اید غ تشق بفتح ب و ب و می کن تشفت مندر یا طیبه ای
 ص و م التمام یکسر اول و سکون لام و کسر زو فانی و ثا شانه بوسه دادن
 بر چیزه یعنی بوسیدن ماخوذه از ضم بالفتح که معنی بوسه دادن است رخ
 المعنی نیست که ارمی خوشبو که برابر می کند خاک را که جمع کرد عظام شریفه
 مبارک حضرت صلعم را خوش عیش است برای بوسنده ازان خاک بوسنده
 آن خاک چنانکه حضرت فاطمه رضی الله عنها و مرتبه علیه السلام فرمود *
 صببت علی مصائب لو انها صببت علی الایام صرن لیا لیا تا و علی من شتم
 تربت احمد ان لا یشم مد الزمان غو الیا حاصل اینکه که ارمی خوشبو بر او خوشبو
 قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست خوش عیش آنکه زیارت
 کرد و بوسه داد آن را اَبْلَکَ مَوَلَدُکَ طَیِّبُ غُضَّوْکَ طَیِّبُ بَیِّنُکَ
 مِنْهُ وَحُشْنُکَ الْمَلْعَتِ ابَاتَهُ رُوشَنُ کَرُونِ و روشن گفتن هم مولد
 یکسر لام زمان و لاوت فوجای و لاوت هم مختصر بضم اول و ثالث معنی اهل

و بنیاد و نژاد اعیان را خاک و باد و آب و آتش رخ المصنوع
 ظاهر شد عجیب بوی خوش زبان ولادت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در زبان و فواید آنحضرت صلوات بوی خوش از ذات شریف و
 یا معنی مصراع یا بنطور بود ای قوم مشاهده کنید بوی خوش زبان ولادت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را که در کتب و بوی خوش زبان و فواید آنرا که در مدینه
 سنوره است یَوْمَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ يُدْرِكُكَ الْوَيْحُ أَنْتُمْ يَوْمَ تُنْزَلُ السُّورَةُ
 و التفسیر المقتضی تفسیر و فرائض و مباحث چیزی در اول نظر
 بدست و آثار هم فرس یا الضم اهل بلاد فارس غ و مراد از آن مجوس ای
 آتش پرستان آواز ترسانیدن و ترسیدن هم حلول یا الضم فرود آمدن
 هم بوس یا الضم و سکون بجزه سختی هم نغمه یا کسر کنید هم نغم کسیر نون فتح
 قاف عقوق بهما جمع نغمه هم المعنی زبان ولادت حضرت روزیت کذا
 در آن روز فارسیان این معنی که تحقیق تر رسانیده شدند بفرود آمدن معنی
 و عقوق بهما این بیت متعلق است بابیت سابق یعنی اکابر مجوس میلا حضرت
 بطریق علامات و آثار که میانش در ابیات آمده است و استند و دریا
 وَ بَلَّاتُ الْيُونَانَ كُسْرً وَ هُوَ مُصْرَعٌ كَسْرٌ اَهْجَا كُسْرً اِغْفِرْ لَهُمْ
 المصنف بیتی شب گذرانیدن و معنی صیرور هم آمده است ایوان قصر
 کسری یا کسر و رای محله مفتوح و در آخر الف بصورت یا لقب نوشیروان

ن

ن

بالضم و کسبه لغات جماعته علی دین بالکسر کردن نهادن و رام گردانیدن
 و کسبه را بینه و بر بر پیرایه داشتن هم اعوجاج بالکسر کج شدن چشم هم عوج
 بفتح تین کج شدن و بالکسر رفع و او کجی در دین و بعضی گفته اند که بفتح تین
 کجی در بالای چیزه سیستاده چون دیوار و درخت و مانند آن و بالکسر
 و او کجی در دین و در معیشت و برای هم اقامت ایستادن و برای پی داشتن
 و راست داشتن و راست کردن هم المعنی عجب تر از آن که انکار ایشان
 بعد از آن که خبر داده اند گروه کفار را که این ایشان باینکه تحقیق دین ایشان که کج
 است قائم و دائم خواهد ماند یعنی با وجودیکه سطح کاهن و قشیش که یک از رؤسای کفار
 بود و دین برخلافی دین ایشان خبر داده بودند تا هم چشم و گوش کفار از شنیدن
 بشمار و دیدن بار آورده اند از اینها و کردند و بعد ما عاینه فی الکافی من
 شهاب منقظه و فی کافی که از روی صحنه اللغات ما مصدریه است یا مصدر
 معاینه و بر روی چیزی را دیدن غ افق بالضم و بفتین الناحیه جمع لغات
 او را طهرین نوعی افلاک و شهاب بالکسر ستاره روشن و بعضی شهاب آتش
 باینده شده و ستاره مانند چیزه که شکل انار آتشبازی بر فلک دوران میشود
 و آن هم شایعین است شهاب بفتین که اکبر روشن جمع غ القضا من
 بقا افتادن و بنیاد و تباها شدن و فرزد آمدن چیزه بر چیزه و فرود

مرغ از هوا و رفتن ستاره هم و فوق بالفتح موافق آمدن و سازگار شدن هم
 جنهم نفی تین مبت هم المعنی و بعد از آن که چیزیست و یزد و کرانه آسمان
 از اشاره سوخته ایوی شیاطین که فرو آمده است موافق چیزیست که در زمین
 است از بیت ای با وجود هم شیاطین در مرکز آن شدن اعنایم روی از زمین از
 اعلان بنابر نبوت و دیدن سیون اند از نامیاد و کردند حتی معنی آنست
 كَلِمَاتٍ كَثِيرَةٍ مِّنْهُمْ يَكْفُرُونَ بِمَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْهَا شَيْءٌ وَكَانُوا يَسْتَكْبِرُونَ
 و کشید و او با یاد کردن هم و معنی صادر هم آمده است و بی پیام فرستاد
 نقالی کسی سخن نرم هم و در شرح خالد بن عبداللہ از خبری نوشته است
 الكلام الخفي و من لا يقدر على السكوت انتهى اتم بالکسر و رای معنی سکوت
 لشکر که در مقابل فرج است شیطان بالفتح دیو و هر شتر و سرکش را از جن
 و شش و چار پاشیطان گویند هم شیاطین جماعه قفا بفتح پس گردن و پس
 بجای معنی مطلق پس و تشبیه شیخ قفا بر قفا رزن و از قفا بریدن گلو
 گو سپند يقال شاة تقية ای مذبحه من قفا تقية و بی فرستادن
 يقال قفیت علی اثره بفلان و تعنیته معنی قوله تعالى ثم قفينا علی آثارهم
 ص اثر بالکسر ی يقال فرحت فی اثره ص المعنی تا جای که گشت از راه
 آسمان گریزنده از شیاطین که میرفت دنبال گریزنده دیگر معنی در شب سیلاب
 حضرت از جرم ما که شیاطین یک بعد دیگره حسد ورشده می آمدند

۴۵

کانیتم هم که زبالا بودی که اگر شکریا لایحه می کا احتیاج مراد
 المصنعت هر چه به تحقیق می گفتن هم ابطال بالفتح و لیکن بطلان تحقیق لایحه
 هم ایراد می که از ملوک بین و هم شکریا که بن الحارث و یقال له و العناد و غیره
 ابن الصیاح العیاض بن العیاض و کان جوادا عالما و ابره الاشرم الحاشی العیاض
 ملوک العیاض و هو ابو کیسوم صاحب الفیل و ایضا معنی الفیل مراد است
 آمده بود و خانه کعبه را خراب کند حصی انجیقین سنگریزه با حصاه واحد هم را
 گفت دست هم می بالفتح انداختن و تیر انداختن هم المعنی گویا آن سنگریزه
 در گنجین انداخته شجاعان ایراد می که شکریا انداختن سنگریزه با که از دست
 مبارک خود انداخت یعنی شیا طیلان کین شهاب ثاقب در گنجین همچو شجاعان
 ایراد بود و از افکندن سنگریزه با که با سیل با می افکندند کما قال الله تعالی
 فاکثر سکی علیکم الامیه یا مانند قریش اندور گنجین در واقع بدر به سلب است
 خاک و سنگریزه با که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روی ایشان از دست
 مبارک خود با شیدوان بچشم با می ایشان و سلطان ایشان آنها و ایشان
 بدان مشغول گشتند و عاجز گردیدند و نه نیست خوردند کافی التشریل و سکا
 سر هیکل از حیرت و کثرت الله تعالی بیندای ایراد معنی پیچیده و پیچیده
 بیندای الله تعالی است و کثرت الله تعالی بیندای بالفتح انداختن از
 دست و چیز اندک هم تسبیح همان الله تعالی هم تسبیح تسبیح گوینده و در اینجا

۴۵

مراد از یونس پیغمبر علیه السلام است که در آن شرح الخالده اتفاقاً هم کرده است
 و در بدوین چیز بایم المعنی اذ احسن بان سنگریزه بعد از آن که تسبیح میگفتند
 آن سنگریزه باز دست مبارک وی همچو اذ احسن حق سبحانه تعالی یونس را
 از شکم ماهی تسبیح گویند یعنی سنگریزه باز دست مبارک وی تسبیح گویند و بنیاد
 همچو یونس از طین ماهی جلا که در آن محاکات است و تسبیح گویند تسبیح علیه
 تسبیح بکلام اللغات الحمی و البجیه آن دعوتی فتح خواندن سوره
 صلام جنگ کسی بر ارم اشجار جمع شجر یعنی درخت و سرباز زمین نهادن
 و فروتنی کردن ص مشتبه تشبیه رفتن و آمدن لازم و مقتدی ص ساق
 ساق پا دهنده درخت م المعنی آید به سبب خواندن او صلی الله علیه و سلم
 درختان سرباز زمین نهاده و فروتنی کننده میرفت بسوی پیغمبر صلعم بر ساق
 بغیر یا یعنی بسبب خواندن آنحضرت صلعم درختان بسوی آن رفتند بختلوع
 و خشوع بنده سر شاخهای خود بر زمین همچو بهیته ساجده و در کتاب الشف
 تبصر لعل حقوق المصطفی مصنفه قاضی عیاض از ابن عمر رضی الله عنه عجزه
 و دعوت اشجار چنین منقول است که گفت ابن عمر رضی الله عنه لودم من با جبر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در سفر پس نزدیک شد آنحضرت رسول الله
 صلعم اعرابی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود کجا میروی اعرابی گفت
 بسوای اهل خود میروم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ اراده نمیبری

اعرابی گفت چیست آنکه خبر باشد رسول مقبول صلعم فرمود بگو کال الله
 الا الله وحمدا لا شریک له و ان شریکاً لیس له و رسماً که اعرابی گفت
 چیست که گواهی دهد برای تو بر آن قول که تو گفتی حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود این درخت که در کناره حجر است پس بخوان آنرا ای اعرابی با تحقیق این
 درخت جواب خواهد داد ترا اعرابی گفت خواندم آن درخت را پس قبول کرد
 آن درخت و غوث مراد جای خود گذاشته با انفجار زمین پیش رسول الله
 صلی الله علیه و سلم آمد پس طلب شهادت کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از آن درخت سه بار پس آن درخت گواهی داد بآنکه فرمود و باز گشت بجای خود
 و آن بریده منقول است که اعرابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 معجزه طلب کرد پس رسول مقبول صلعم بآن اعرابی فرمود بگو این درخت را
 که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ترا می طلبد پس اعرابی گفت و سیل کرد
 از چپ و راست و پیش و پس خود و جدا گشت آن درخت از رخ خود و با انفجار
 زمین پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم معجزه های گرد آورده خود آمد و گفت
 السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس اعرابی گفت که ای
 رسول صلعم حکم کن و خشت را که باز روی بجای خود پس رسول مقبول صلعم
 حکم فرمود و خشت باز گشت و به چینه های خود پیوست اعرابی گفت که ای
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کن مرا تا سجده کنم ترا رسول مقبول صلعم

السلام علیه و سلم فرمود اگر حکم بگیرم کسی را برای عجز حکم بگیرم عورت را تا اگر
 سجده کند برای رنج خود اعترافی گفت پس حکم کن یا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم مرا تا بهو هم برود دست و پای ترا پس حکم داد حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم برای تقبیل دست و پای خود و از جابر این عجز الله الطویل روایت است
 که رفته رسول الله صلی الله علیه و سلم برای قضای حاجت خود پس پیش رفت
 بدان ستره گیر و پس ناگاه دید دو درخت را کنار دای پس رفت رسول
 صلی الله علیه و سلم بموی یکی از آن دو درخت پس گرفت شاخ را از شاخهای آن درخت
 و فرمود که اطاعت کن مرا حکم خدا پس تنقاد شدند و همراه آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم از جای خود بر رفت مثل شتر مهار کرده که گیرنده خود را اطاعت میکند
 و گفت جابر که همین سان کرد با درخت دیگر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تا آنکه باز در میان آن درختان فرجه که فی الجمله مانع به ستر می شد پس خطا را
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم آن دو درخت که حبیب پیدا جزو این حبیبند آن درخت
 و در روایتی از جابر آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا برای دعوت آن
 درختان حکم فرمود و من فرموده حضرت صلی الله علیه و سلم را بدرختان
 رسانیدم تا درختان بدهم الحق شدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس درختان قضای حاجت فرمودند که آن سطر است سطر که لکبت
 فَرُّوْهُمْ اَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْحَطَا بِالنَّفْسِ الْمَلْعَنَةِ سَطْرًا مِّنْ تَحْتِ كَتِفَيْهِ

و نوشتن هم کتابت نوشتن هم فرع بالفتح شاخ درخت هم فروغ بضم تین
 شاخها جمع غ بدیع نوید گفته و نوید شدن هم المعنی گویا خط کشید
 اگر چه بر آنکه نوشت او را شاخهای آن درخت از نادر خط و نادر قلم و در بعضی نسخ
 بجای قلم لفظ لقم واقع است و لقم بفتح تین میانه راه هم پس معنی شمع چنین یافت
 گویا خط کشید شاخهای آن درخت خط بدیع در میانه راه کمی آید بجزر است
 رسالت سناه و در ذکر سطر و خط و کتابت و قلم حسن مراعاة است مثل العجا
 فی سائر شایسته فیه هر طیس لیس لیس اللغت غام بالفتح ابر قاصد کی
 صافی معنی بر کجا سیر فتن و راندن لزم و متعدی ص و قایه بالکسر شانه
 هم حر بالفتح و تشدید را اگر گرم شدن وزین سنگا لزم و طیس تنورا همین
 و هم الوطیس سخت گرم شدن نور هم و طیس اینجا نایه از آفتاب است
 بهر گویا غموز هم حمی سوزان شدن و سخت گرم شدن روز نور هم المعنی
 مثل ابر سیر کجا که رفت آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم سیر کننده بود آن
 ابر با او تا کجا بهار دانه از گرمی سخت آفتاب که در نیم روز سخت گرم است
 حاصل کلام اینکه چون رسول مقبول صلی الله علیه و سلم جانی تشریف می برد با
 اشجار بر سر مبارک وی سایه میدادند تا گرمی آفتاب بر حسب اظهار وی نه رسد
 اشمس لا یسقط ان لک عن قلبه نسیه مبرک و لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل لعل
 سیر کند هم اشتقاق شگافه شدن هم المعنی سوگند می خورم تا قرش کافه

من ارم و ارم ای احد که زانی الاصرار المعنی میں حضرت رسول قبول علی
 الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر رضو غار بودند ندید آن برود کفار و ایشان
 می گفتند نیست در غار کسی یعنی حضرت رسول که میام علی الله علیه وسلم
 و حضرت صدیق اکبر رضو غار پنهان شدند و کفار ندیدند و می گفتند که در غار کسی
 نماند الا انهم و ظنوا انهم کما یقولون فی الخبر انهم کما یقولون فی الخبر انهم کما یقولون فی الخبر
 و تشدید نون گمان بر دهنم حمام بافتح قمری و کبوتر و بر مرغی طوق دادیم
 عنکبوت نام که معروف غنایع الفتن بافتن جامه مع فاضله و کله
 حوم بافتح کرد اگر چیزی کشتن مرغ و جز آن هم المعنی گمان برود کفار
 قریش کبوتر را و گمان برود عنکبوت را بر حضرت و مالیت پناه نیافت برود
 عنکبوت و آشیان است و هفده ماه کبوتر در غار حاصل بینک چون کفار قریش
 برود غنایع بهیچ عنکبوت و کبوتر دیدند بینم شسته کورین غار کسی نیست
 چه اگر کسی غاری آمد تسبیح عنکبوت و بهیچ کبوتر به حال خود باقی نمی ماند و کبوتر
 بر غار نمی پدید نقش است که در شب هجرت چون حضرت و حل الله علیه وسلم
 حضرت ابوبکر را بر آمدند و در غار فرساکس کشته کفار قریش و عقب ایشان
 بر افروزی آمدند چون حضرت صدیق اکبر را دیدند رسید و گفت یا حضرت رسول
 صلی الله علیه وسلم اگر کی نظر کند بر هر قدم خود بر ما مطلع خواهد شد پس آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابابکر یا طنگ با اینین خدا نشانی پس فرمود

اللهم اعلم ابصارهم در حال بردن غار عنکبوت پرده تنید و کبوتر ایشان
 نهاد و بینه افکند پس چون کفار در حوالی غار رسیدند مترود کشتند و
 با یکدیگر می گفتند و اعجاب اگر کسی درین غار رفته بود چگونه پرده عنکبوت سلامت
 و ایشان کبوتر بحال خود می ماند و کبوتر بالای غاری برید پس متحیر باز میگرددند
 وَقَالُوا اللَّهُ أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَصَاعِقُ الْفِجْرِ ۚ وَنَحْنُ بِالْآيَةِ الْكُبْرَىٰ الْمَلْعُوتِ ۚ غَارِ
 بی نیاز کردن هم مضاعف و چندان کوه شد و افزون کرده شده و وحید
 هم و غ مضاعف افزون کردن هم درج بالکسره هم و بی نمونه اذراع
 اذرع در و جمع است ص عالی بلند هم مثل اجم حصیون الی المدینه طم الاضبط
 باضم و بضم تین نام حصی درین ص المعنی نگهبانی الله تعالی بی نیاز کرد
 حضرت رسول قبول صلی الله علیه و سلم و حضرت صدیق اکبر رضایاری را
 از تضعیفات ارزیره با و از حصارهای و قلعه های بلند یعنی بسبب
 حفاظت الهی حاجت قلعه و حصار باقی نماند ماسا مینی الدهر و نیناد
 اسْتَجِثْ بِذَٰلِكَ الْاَوَّلُ وَتِلْكَ حِجْرُ الْاَمْنِ ۚ كَمْ يَفْخِمُ الْمَلْعَةُ سَوْمَ الْفَتْحِ خَوَارِی و سنج
 کشیدن غ ضمیمه بالفتح ستم کردن جمع فاک ص و هم استخار پناه گرفتن
 میل یافتن ص حوا را بالکسره و الضم همساگی هم بضم مضارع است از ضمیمه المعنی
 ظلمی نه کرد روزگار برین ظلم کردنی و پناه گرفتن حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که آنرا یافتیم پناه در همساگی باز و ظلم یافتیم و بضمیه مجهول ظلم یافتیم ستم

و

و

یعنی چون زمانه بر من رخ رسید و حضرت صلی علیه و آله سلم بناه گرفتار مان یافتم
 وَلَا تَتَّبِعْهُنَّ الْكَافِرِينَ مِنْ يَدِكَ إِلَّا اسْتَلَمْتَ الْيَدَيْنِ مِنْ خِلْفِ الْمَلْعَةِ الْمَتَّاسِ
 بالکسر در خواستن غ غنا بالکسر توانگری و بی نیازی هم آسلا م سودن
 بدست یا بلب م ندی لغتین بخشش هم و خیر مستلک نیاز دست مبارک است
 کذا فی بعض اشرح المعنی التماس نکردم توانگری هر دو جهان را از و گم
 اینکه پوشیدم بخشش یعنی یافتم بخشش از بهترین دستیکه بود سودا و شده است
 لَا تَتَّبِعْهُنَّ الْكَافِرِينَ مِنْ يَدِكَ إِلَّا اسْتَلَمْتَ الْيَدَيْنِ مِنْ خِلْفِ الْمَلْعَةِ الْمَتَّاسِ
 بالضم و سکون همزه خواب دیدن و آنچه در خواب بنیدم نوم بالفتح خواب
 کردن و خواب هم المعنی انکا کن و نمی را که حاصل می شد او را صلی الله علیه
 و سلم از خواب به تحقیق آنجناب را قلبی است و قتی که خواب میکند هر دو جهان
 مبارک وی دل در خواب نمی گردد و کما اصح فی حدیث الصحیحین عنه صلی الله
 علیه و سلم انه قال عینی نیامان و لانیام قلبی شرح خالد فکالک حین بلوغ من
 بلوغ و کما یقال یبکر فیه حال مصحح لثم الملعنة و الاسم اشاره است بر آن
 مفسر مذکر قریب یعنی این مرد غ بلوغ رسیدن هم نبوة یعنی پیش تشدید و
 خبر دادن و پیغمبری غ اختلام خواب دیدن و جماع کردن در خواب یا
 انزال در خواب بمعنی مطلق انزال نیز آید هم مختل کبر الام العاقل البالیغ کذا فی
 شرح الخالد المعنی پس بودن و حتی در خواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم را

۵۴

۵۵

۵۶

وقت رسیدن پنجمی اوست و آن چهل سال است یا مدت چهل و یک سال
 پس نیست که انکار کرده شود در آن شب خواب تحسین یعنی وحی آورد خواب
 و مدت چهل سال یا چهل و یک سال حاصل می شد فائده در سن چهل و یک
 سال از مولایان صلی الله علیه و سلم نبوة حضرت منلی الله علیه و سلم عطا شد و
 شامی گفته که در شروع چهل سال بعضی گفته اند که بعد گذشتن شش و نواز
 سال از بعضی گفتند که بعد گذشتن ده روز و بعضی گفتند که بعد گذشتن
 دو شهر و قول اول صحیح است اتفاق کرده اند بان علما و اختلاف کرده شد
 و شهر بعثت آن هر دو صلعم بعضی گفتند و شهر رابع الاول بعضی بر آن هستند
 که و شهر رمضان نبوة حضرت صلعم حاصل شده و قول اول مشهور تر است
 در رقابی و شرح مواهب لذیه و بیان هر دو قول باین طور بطریق داده که
 ابتدای وحی در خواب شهر رابع الاول واقع شده و مدت شش ماه وحی
 در خواب آمد بعد از آن نازل شده و قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 و آمد جبرئیل در غار اودر شب قدر از رمضان بجا آورده الله تعالی بقوله تعالی
 شهر رمضان الای انزل فی القرآن و تعبه که انا انزلناه فی ایات القدر و اختلاف
 کرده شد درین که در کدام تاریخ نبوة عطا گردید پس بعضی گفتند که تاریخ دو از شهر
 رابع الاول بعضی گفتند که تاریخ دوم رابع الاول بعضی گفتند که تاریخ هشتم رابع الاول و بعضی
 وحی هر دو یک شب نیز است چنانچه اتفاق افتاد باشد پس این عبد الغفور ابن عبد الرحمن بن عبد

۵۴

التقوى في بذل القوة في حوادث بني النبوة عليهم السلام ما في من كتمان
 ولا ينبغي على غيب من اللغات مبارک بنزد شدن و پاک شدن
 القسب حاصل کردن چیزی به معنی خود و گوید آوردن هم غیب بالفصح نامیده شد
 هم اهتمام بالکسر و تشدید همت نهادن هم المعنی بزرگ و پاک است اعتدیت
 و حی کسب کرده شده با استعداد بشری نیست بنی غیب الا بق تهمت یعنی
 و حی چیزی نیست که کسب کند آنرا بلکه و حی چیزی است که فرستادن را هدیه
 و جل ابو جبرئیل علیه السلام سوی به غیر خود این جای نیست همت کردن
 بنی مخیر اسرار غیب را به کذب این شرح محل اجابت دعا است که ابو نعیم و صبا
 بالکسر من و اطلقت ابرو بکسر و بقية اللغات ابرو از بهاری
 را باینیدن و از بهاری باین شدن هم و سب کلف بمعنی هر نفسی قی مسکن الفتح
 سودن هم الطلاق از بند را گردن هم ارب کفرج و ربه و احتیاج قی ربه
 بالکسر حلقه از رسن که در کردن ستور بندند و ان رسن رارق بالکسر گویند هم
 اللهم بالفصح نوعی از جنون هم المعنی بسیار یاران را شفا داد با لیدن و
 مبارک خود و دار باینده حاکمندان و دیوانگان را از قید جنون و احمیت
 السنه الشهباء من حکت من اللغات اسند قحط
 اسنات قحط افتادن يقال هنت القوم و هم سنون و سال قی و ص
 شهباء الفتح اول و سکون ثانی و حرف سوم بای موحد و مونث شهب

۵۵

۵۶

بمعنی بادبان سفید و سیاه که سفیدی آن غالب باشد بر سیاهی آن رخ
 و عوة دعا کردن ص حکایت با لکسرخ نقل کردن و مانند شدن هم غره باضم
 سیدی پیشانی است بزرگتر از درم ص همراه الفتح هزه و سکون مبین ضم
 صاد حمله جمع عصر بمعنی روزگار همچو جمع جرادیم بافتح سیاه و همپ سیاه گنج
 دهم بضم اول و فتح ثانی جمع آن المعنی بردشت فخر از جهان دعای
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا غایتیکه مشابه شد آن سن بیاض را در زمانه
 که تار و تیره بود به سبب بجزی فزع و وصف سنته حمرا باشد بهما بطریق تهکم
 یا بجهت تقاول باشد یا باین وجه که چون زمین در قحط سالی سفیدی باشد
 غیر مخضر از روئیدگی سبزه لکن اعراب باونی لا البسته سحر را شب بگویند یا باین
 ادخلت البطاح بها سبیلهم و سیدهم و سیدهم و سیدهم و سیدهم و سیدهم و سیدهم
 در افتق ص جو د باران نیکو و بسیار آمدن باران يقال جله المطر غموا بباران
 خیل خیلوه نمید گمان برون ص البطاح اب رود و سنگلاخ اباطح بطاح جات
 و ثانی علی غیر القیاس ص سبب بالفتح بخش و احسان و روان شدن
 آب ص هم بالفتح و تشدید میم در یام سبل بالفتح آب بسیار که روان باشد و روان
 شدن آب و خون و جز آن هم عسرم بالفتح و عین جمله مفتوح و کسر رای
 جمله آب بسیار جاری که سد رود را شکسته باشد چه عرم بمعنی رودخانه و سدیکه
 پیش رودخانه گرفته باشد بندی میند گویند از بخت و ظاهر است که این

قسم چهارمی که میندراشکسته روان شده باشد لغایت تمتد و تمیز و تمیز است
 باشد و سیل العرم اشاره است بسوی آیت فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل
 العرم و بدلناهم انجیح المعنی سبب ابر که بسیار باریدگان بردی تو صحرای
 را بآن بارش آب روان از دریای آب بسیار روان از عرم حامل اینک زنده
 از انبید دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم زمین مرده را بعد موت
 آن تا غایتیکه شد در حسن لطافت از تازگی و رویدگی نباتات و روشن بهیچ
 سفیدی جبهه فرش صحرای پراگشت و معنی و وضعی آیات که ظهور و ظهور
 القری الکبلا علی عکس الملغت و مع امر است از دفع و در صراح
 گفته و مع بیان هو امر معنی ترک قری تحقیق معنی آن بالا گذشت فائده
 گویند که سخیا عرب از برای هملای همایی آتش می افروزند بر بالای کوه
 و ماخلق جنبر دار شوند و برآمده ایشان حاضر آیند المعنی ترک کن مرابا و صدف
 کردن من آن بنی را معجزات قاهره و بابره اند که ظاهر شدند همچو ظهور بودن آتش همان
 در شب تاریک بر سر کوه بلند حاصل کلام اینکه در ایام جاہلیت که همچو یای مظلوم
 بودند ظهور معجزات قاهره بنی صلی الله علیه و سلم روان ایام همچو آتش ضیاء
 بر سر کوه روشن و هویدا است ذات پاک می مستغنی است از وصف و
 بیان من فالدیر و ادحسا و هو مستظلم و لیست بقص قد را عیون مستظلم
 اللغت انتظام و مسلک شدن مرادیم المعنی پس مر و ارید زانو

مع

مع

میشود از روی حسن و حالیکه سفته شده است و نیست که ناقص شود از
 قیمت و مرتبه در حالیکه منشور و غیر منتظم است و درین بیت مصرع مضاعف
 می گوید که گمان نمی برم ای مستمع درانیکه نظم بیان علیه السلام بسبب نظم من
 در قدر و قیمت زیادت گرفت بلکه نظم بیان حضرت صلی الله علیه و سلم بنفست و
 حسن و خوبی همچو گوهر شاموار گردان بهاست لکن درین قال
 ما ان درجت محمد ابقا لتي بد لکن درجت متفالتی بجزیه فها اذا اول اعمال المخرج
 التي ما فيه من كرم الاخلاق والشيء اللغز تطاول کردن و دراز
 کردن وقت نگریستن هم اللفتحین امید داشتن امید آمال جمع هم ششم
 بالکسر فوسح یا طبعیها جمع ششم هم المعنی پس نیست که دراز گردد امید پاک
 ستایش کننده بسوی چیزی که در ذات پاک او است از مکارم اخلاق و محاسن
 عادات یعنی ستایش کننده قاصر است از بیان اوصاف و عادات
 پسندیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب کثرت شواهد فضیله و سیایای حضرت
 که در نهاد فیض بنیاد آن باعث تخلیق و ایجاد جمیع اندام قدر که چشم سر نباشد
 حرفی از آن گفتن نتواند آیات حق من الرحمن صلی الله علیه و سلم فکما تسمعون
 الموصوف بالحق اللغز حدوت بالضم نوید شدن چیزی هم و این
 مصفت مخلوقات است غ قدیم بالکسر ففتح و ال دیرینه گفته شدن هم و یکی
 از صفات حق تعالی است غ المعنی آیات قرآن مجید که حق و راست است الله

از الله تعالی نازل شدند برومی قدیم اند چه اگر صفت خداوند را هم اند که
 به قدیم است حاصل کلام اینکه کلام مجید باعتبار حروف و معانی و اصوات
 حادث است مگر چون کلام نفسی عبارت از است قدیم است بجهت آنکه صفت
 موصوف به قدیم است و صفت موصوف به قدیم هم قدیم باشد مثل دیگر صفات
 باری تعالی یعنی کلام الله صفت ذاتی و ثبوتی است قائم بذات خدا ازلی و ابدی
 و ذات خدا قدیم است پس آنهم قدیم باشد تفصیل این مسئله در کتب عقائد از علماء
 رحمه الله تعالی بکمال شرح و بسط مبسوط بیان آمده ان شئت فراجع **هم**
 بزبان و هم بخندنا: عَنِ الْمُعَادِ عَنِ عَادٍ وَ عَنِ آدَمَ وَ اللُّغَتِ اقتران نزدیک
 شدن غ و ز با ن و قست غ معاد با الفتح جایی باز گشت و عالم آخرت م عاد
 قبیله ایست که بود علیه السلام بر سالت ایشان آمده بود و ایشان از نسل
 عاد بن آرم بن ساج بن نوح بودند و مردم را نیز عا و خوانند هم و از باعث
 ناخبرانی حق بطوفان بادهلاک شدند غ ارم بکسر اول ف و فتح دوم نام شهر عاد
 و نام پدر عاد یا نام مادر المعنی نزدیک نیستند آن آیات قرآنی بزبان چرا
 که قدیم اند و قدیم مقرر شد که زیاده است باشد و آن آیات خبری دهند ما را از حال
 آخرت و از حال عاد و پدر عاد یعنی خبر میدهند از امور و احوال که از هم سابقه گذشت
 اند که هت لَدُنَّا فَاَقْتُلْ كَلِي مَعْجَةً مِّنَ النَّبِيِّينَ اِذْ جَاءَتْ و لم تکل هم
 اللغت دوام همیشه بودن م ل د ی نزد لغت فی اللدن ص فوق برتر از زبان

۵۵

۵۶

شدن در مرتبه صلح المعنی همیشه باقی ماند آن آیات نزد ما در دنیا تا قیامت
 پس سبقت بر وجهه معجزات را از انبیا علیه السلام پس اگر آمد و باقی ماند
 یعنی آیات قرآنی فالق اند بر دیگر کتب سماوی مترادف بر انبیا کرام مثل تورات
 و زبور و انجیل و دیگر صحیفه را که احکام آن کتب بنزول قرآن مجید منسوخ گشتند
 و کلمات *فما یفتقون* بین دشمنان و کلمات *شفاق* و *لا یعین* و *للمغت* البقا
 دشمنان هم شده جمع شبهه بمعنی خلل در دل وی بالکسر بمعنی خداوند و صاحب غر
 شفاق بالکسر مخالفت و دشمنی کردن غ بمعنی جستن صلح عالم بفتحین حاکم
 صلح المعنی حکم و مستقر اند آیات قرآنی پس باقی نمیکند از دشمنان را برای
 صاحب خلاف و نمی جویند حاکم را که حکم کند برستی و درستی وی *ما خودیت* قط
 و *لا یعدون* من حرب *یا عادی* الیه *ما لک* السلام لغت حرب بافتح کار
 و بفتحین ششگیر شدن هم قریب بافتح و ضم و تشدید طاء و تخفیف آن هرگز و همیشه
 و بافتح و تخفیف طاء بمعنی پس نیز آمده است هم عود بافتح بازگشتن و گردانیدن هم
 اعدای دشمنان ترا عادی جمع عدد بمعنی دشمنان القاد افکنند هم سلم بفتح
 کردن نهادن هم المعنی محارب کرده نشد بان آیات هرگز در هیچ حالی از احوال
 آنرا انیکه رجوع کرد از دشمنان و محاربه کردن دشمن ترین دشمنان بسوی آن آیات
 و وایلیک افکنده سرست حاصل آنیکه هر که باقرآن مجید معاوضه کرد در آخر سبیل
 عجز از معاوضه اعتراف به بلاغت آن نمود چنانکه آیه کریمه *والان کنتم فی ریب مما*

۴۹

۵۰

نزلنا علی عبدنا قاتو بسورة من مثله اشاره است بان گذشت بکدام حدیث که در حق
 معارضه با بنده غیور یکدلی جانی یعنی الحکم الملت رقا بافتح و تشدید و ال باز
 گردانیدن و بازگشتن و باز آوردن هم بلاغت رسیدن به مرتبه کمال و در ایراد
 کلام هم معارضه با کسی برابری کردن هم غیور بافتح بسیار شکسب زنده بهر بلند
 خود و جبران هم و بسیار غیرت کننده غ جانی گندگار از جنایتی هم لغت جانی
 سرای مردمان شهرت غ و فی الصراح حرمة الزجل حرمت اله المعنی باز گردانند
 است بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی کاذبه برابری کننده آیات با
 مانند باز گردانیدن مرد بسیار غیرت دارد و دست جنایت کننده را از هم خود
 یعنی چنانکه مرد غیور حامی حرمت اهل خود می باشد می خواهد که جانی اهل او را
 نه بیند همچنان بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی معارضه با ماطل میاید
 الهامان کج الحرفی حکمیه و ذوق جوی و الحسین فی اللغات هر بافتح کش
 و انحر و آبیل بسیاری و افزونی آب خلاف خد هم هم کبر اول و فسخ
 معانی جمع قیمت المعنی برای آن آیات معانی کثیره اند همچو سوج و یاد و افزونی
 و بالای در و یا است ده خوبی و بهای یعنی از کوهر دریا اگر آن بهای هستند و
 تعدد و لا شکر عیایها و لا شکر علی الاکابر و الاکالم لغت عدد و لغت شکر
 و شمرده شده هم احصاء با کسر شمردن و ضبط کردن هم عجب لغت شکر گفت
 چیز غریب بر عجب آب جمع هم سوده بالضم نشان هم سوم بافتح خواهی

۵۹۶

۵۹۷

۵۹۸

و شرح کشیدن غ و ص اکثر با لکسر بسیار گفتن هم سام با فتح و سکون
 همزه بستوه آمدن هم المعنی پس شمار کرده نمی شود و هر کرده نمی شود و عجايب
 اعجاز و دقائق و حقائق فصاحت و بلاغت آیات کلام شریف و نسخ کشیده
 نمی شود قاری آن بر کثرت تلاوت بسبب ماندگی و ملال یعنی عجايب
 حقائق و غرائب و دقائق آیات قرآنی از حیطة حساب اندازه شمار خارج اند
 و در تکرار آیت و کثرت تلاوت آن علامت ملالت و اتنا شامت قاری را پیدا
 نمی شود قرئت بها عين قارئها فنقلت له لعل ظفرت بحبل الله فاعصم
 الملعنت قره بالضم و تشدید را روشنی هم ظفر بفتح تین میوز شدن هم
 حبل با فتح هم و حبل الله قرآن است قال الله تعالی و اعصم بحبل الله ای
 بکتابه و در حدیث است القرآن حبل الله اعصام بالکسر تنگ و زدن غ
 المعنی روشن شد بقیامت آن آیات چشم خواننده آن پس گفتیم برای آن
 قاری هرگز نیست تحقیق میوز گشتی و ظفر یافتی بحبل الله قرآن مجید است پس
 چنگ در زن و محکم که این شعر محل اجابت دعا است ان تلتها خفیه
 میوز ترا و ان تلتها خفیه میوز ترا و ان تلتها خفیه میوز ترا
 و جز آن هم خیفه بالکسر ترس هم نطمی بفتح تین و زخ و آتش زبان زنده هم اطلاق
 شدن آتش و چراغ هم در و بالکسر باره از خوانندگی و جز آن که وظیفه باشد
 مویاب آمدن و باب ایندگان هم چشم بفتح تین میوز شدن و دفع شنیدن و کسب

۵۹۹

۵۹۹

موحده بمعنی چیز سرد و المعنی اگر بخوانی آن آیات را از روی ترس
 از گرمی آتش و دوزخ سرد کنی گرمی آتش و دوزخ را از آب برکت خواندن آن که
 سرد است گانها الخوض بیدین الوجوه به بین العصاة و قد خابوا كما لحقهم
 الملعون الخوض بالفتح جای که برای آب بر زمین سازند و حوض ساختن هم
 مراد از حوض کوثر است شرح خالد ایاض سفید شدن و بیاض سفیدی هم
 وجهی است و وجه آن وجوه عصاة جمع عاصی یعنی کنگاران همچو قضاة جمع قاضی
 حمیم یعنی اول و فتح ثانی نکشت هم جمع خنمه بضم حاء و تشدید نهم المعنی گویا
 تملکات آن آیات مثل حوض کوثر است که روشن می شود و رویت بیان حوض
 از کنگاران در حالیکه آن عصاة آن حوض را بار و پیهایی سیاه همچو نکشت
 یعنی چنانکه سیاهی روی پیهایی سیاه عاصیان است از شست و شوی حوض
 کوثر زایل می شود همچنان سواد قلوب مومنین از تملکات قرآن مجید دفع می شود
 و كما انظر و كالميزان معادلة فالقسط الخ و كذا في التناوير الخ المعنى صراط
 که اول راه راست و نام ملی است که بر سر دوزخ باشد و آن از موی بار که دراز
 شمشیر تر غم معدله بالفتح و دال مملکه کسور عدل و دوزخ عقوبت که بر او قیام
 بالکسر است و ان یسبح و ص المعنی و آن آیات مثل راه است و مثل ترازو
 است در عدل و داد و استقامت و استقامت و سبوت حق در میان مردان پس
 بدالت و انصاف از غیر آن آیات ظاهر نیست که بگویند و راجع بشکوه

تجلیل و تعظیم الحائز الفهم الملتصق حو و الفهم بجزو استمر
 و فی القاموس متره تمنی ان تتحول الیه نعمته و فضله اویسلیه اراج بمعنی صار
 تجال باوجود و استمر خود را نادان و نادانسته و انمودن غ حاذق زک
 و او ستاد و در کافهم گفت سریع الفهم المعنی عجب مدار از حاسد گشت
 مشک ایات کلام الله عز و جل تجال حال آنکه حسود نیک دانستیم فحسنت
 با بجز کلام الهی قد شکر العاجین حضور الشیوخین کثا و یکر الفهم الملتصق حو و الفهم بجزو استمر
 الملتصق بفتح تین ر و چشم هم افهم مشکله اصله فوه و قد تشد و المیم مشکله
 ق طعم بفتح مزه هم بفتح تین ج می هم المعنی تحقیق منکر می شود چشم غنی آن باب
 در و و منکر می شود و من مزه آب را از بسیاری یعنی چنانکه چشم در و رسیده انکار
 از حدیث می کنند سبب عمر خود از دراک آن و من بجا را با از عذوبت آب
 خوشگوار می نماید سبب غلت و از انکار چشم در و رسیده و دهان بجا در و آب
 شمس و ذات آب نقصان پیدا نمی شود همچنان از انکار حاسر ان سبب
 برض کفر با وجود علم ایشان با عجا از آیات قرآنی و نفس آیات نقصان ظهور
 نمی پذیرد چنانکه سعدی گوید گزیده بنید بر و و چشم چشم چشم چشم آفتاب را چه
 گناه بیا چشم من می آید العاقون ساعیه سعیا و فوق متون الاشیء الساعیه
 الملتصق ام بفتح ا و ننگ کردن يقال امد و امد و امد معنی ای قصد
 عاقبه ان هیچ عاق فی القاموس عاق کل طالب فصل او رزق ساحت

س

ع

ففسامی افغانه و سراسم و مراد اینجا حریم الدار شرح خالک سخی بالفصح گویند ان
و قصد کرده اند و بدین و تشبیه کردن و در فتن هم متن بالفصح بر پشت زدن
و در پشت پشت متون جمع هم ناکه یاد شتران و جمع صس هم جمع رسوم ناکه
رسوم آنکه اثر پایی وی بر زمین ماند از غمتی رفتار صس المعنی ای بهترین کسی
که قصه کننده سلطان حریم دار اور العینی آستانه اورا در حالیکه پیاده باشند
و در حالیکه سوار باشند بر پشتهای شتران نیز رفتار و صبا و صاسن شعر محل اجابا
و عا است و من هو الایة الکبریٰ یعقوب و من هو النعمان العظمیٰ المعنی
الکفایت کبری تائید کبر عظمی تائید عظمی غنیمت که فتن از کفار
و غنیمت شمردن هم المعنی بهترین کسی که دوست آیت فخر و علامت عظیم
و شناخت حق سبحانه و تعالی که سببیم اعتبار بند و بهترین آن کسی که دوست
غنیمت عظمی برای آنکه غنیمت شمر و غنیمت که آن بدست است هموی اسلام صریحت
من حرمی لیکذا الحرامی کما کس الکبر و الذبح یوم الکون شروع کرده و مصنف
در بیان مروج الکفایت سری ایست فتن صس و مراد از حرم اول مسجد حرام
و از حرم ثانی مسجد اقصی که انی شرح انحالین بعد از آنکه از سری و اوج به شد چیشم
بسیار تار یک هم برای ضرورت شعر به تحقیف مستعمل شد عظمی اول و فتح ثانی
حکمت غم المعنی ایست فتنی توای رسول الله صلی علیه و سلم از مسجد حرام
که در که است هموی مسجد اقصی چنانکه در و ماه شب چهارده و شب تار یک از غنیمت

شاه

شاه

یعنی بود لیل انتشار اضواء که دید چنانکه از خر و ج بد را تحت ظلام تمام نور و
ضیا پدید می شود و بیت مولانا نلت منزله من قافی سین که نلت که لم ترم
اللمعت بیوت شب باشی کردن در جای غرق بر آمدن بر زردبان من
نیل یافتن من قاف با بین قفسه کمان و خانه کمان قاف تو سین بقدر اردو
کمان غ اوراک بالکسر دریافتن اشیای غیر محسوس غ روم بالفصح جستن
هم المعنی شب گذراندی تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بالا رفتن تا نایکه
یافتی رتبه منزلت از قاف تو سین که یافت و محبت کسی یعنی در شب معراج
قاف تو سین مقام نوشد که هیچکس از انبیا کریم علیه السلام تا بان مقام رسید
و آن مرتبه نیافته و قد ضاع جمیع نبیاء و المرسلین بعد من محمد و مع خلق
اللمعت تقدیم پیش کردن و پیش فرستادن پیش شدن من خدام لغت مستحقان را
و غلامان خدام و اخدم المعنی پیشه کردند ترا جلا انبیا و رسلان بسبب
آن منزلت که یافتی تو در شب معراج مانند تقدیم محمد و هم خدامان در رتبه
اشاره است بآنکه روایت کرده اند که در شب معراج ارواح مطهرت جمع آمدند
و در خدمت رسالت پناه در مسجد قضی و جبرئیل علیه السلام اذان گفت و
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم اقامت نمود و گفت همه را بر وجه اعم و الله اعلم
و علیه احوال انت تحق السبع المکلف بهم و مؤکب گفت فی صاحب العلم
و اللغته اختراق دریده شدن هم سبع بالفتح بفت طباق بالکسر موافق کردن

دو چیز را با هم و طبقه قایل بعضی بر بعضی باشند قال الله تعالی خلق سبع سموات
 طباقا مراما از سبع طباق هفت آسمان باشد موكب بالفتح و كسر كاف گروه
 سواران هم و مراد از موكب اینجا گروه ملائکه از صاحب علم معزز و مشرف و كريم
 القوم مقدم بر همه قوم است نه اینکه در دست وی علم بود که انی شرح الخالدین
 عند الله الازهری المعنی و تو قطع کردی هفت آسمان را یا انبیاء و رسل در جانش
 ملائکه بودی تو در آن گروه معزز و کبر القوم مقدم بر آن قوم یعنی گذشته و بسا
 دنیا با دم و دیرهای ثانی به عیسی و یحیی و بر آسمان ثالث به یوسف و بر آسمان
 رابع با دانیال و برهای خامس به هارون و بر آسمان سادس به موسی و بر آسمان
 سابع بابر احم علیه السلام و بودی تو در گروه ملائکه که ارم صاحب التوحید اسلام
 که انی شرح الخالدین عند الله الازهری معنی اذ الکفر قد شاع و المستعین من الدنوا
 و لا من المستعین باللغة النوع الترك شاد بالفتح نهایت و پایان و نه هر
 چیز و پیشی گرفتن هم استباق پیشی گرفتن من دنو بضم و ال و لون و تشدید
 و او نیز دیک شدن هم رقی بر آمدن پروردگار بقال قریش فی اسلام ارتقاء مثله
 من فی الفتح یا نیز دیان من منم بالفتح و کسر نون گناه بلند که شکوفه او برآمده باشد
 و فی المصراع منم الدخان ای از تفتح المعنی تا غایتیکه گذشته پیشی را بر آید
 پیشی گیرنده از قرب و نه جای بلند برای جوینده بلند یعنی در شب معراج
 از روی قدر و منزلت بجای رسیدی که کسی را مقامی و سبقتی باقی نماند که

[illegible]

CH



بسم الله الرحمن الرحيم



علیه و سلم هر چیزی را که بآن تکیه توان کرد از فضائل کمالات بی شرکت
 غیره و گویا شش هزار مقام را که در آن انبوه نبوده یعنی آنچه فضائل کمالات
 ترا حاصل شد مخفی و نه اندک است پاک تو کسی را در آن شرکت نیست و آنچه
 مقامات طی کردی دیگری را در آن مقام راه مجال بود و مجال مقدمات و کلمات
 حق و تعالی و سخن آفریننده که از لایق گفتیم المنة جلال بالفتح بزرگی و بالضم
 بزرگ هم تویله والی گزینیدن و عمل دادن کسی هم توب بالضم اول و فتح
 ثانی جمع رتبه یعنی برای غیر بلکه تشدید از ارجمند صد دل و بالفتح غلبه کردن
 عزیز غالب و کیاب و دشوار شدن رخ و ص نعم کسب اول و فتح ثانی جمع
 نعمت المعنی و بزرگ است مقدار آن چیز که تو کم والی گردانیده شده آنرا
 از رتبه و منزلت و دشوار است دریافتن آنچه که بخشیده شد ترا از نعمتها یعنی
 او را که از دریافت قدر و منزلت تو و نعمتهای آنی که بذات یک تو عطا شده اند
 بگوئی که گناه منی لا سلا هم ذات گناه منی العنا بیدر گناه غیر و صله هم
 المنة بشارت بهر خوش معشر بهیم و سکون عین فتح شین گروه دوستان
 و خویشان غم کردن بشی بالضم که از قوی تر چیزی ص اندام ویران شد
 و از پاد آمدن عادت و غیره غ المعنی مرزده باد برای مای گروه اسلام حقیق
 برای از غایت خدا کن است که نیست از پاد آینه یعنی ارسال جناب سالت
 یک صلی الله علیه و سلم نزول قرآن مجید که او بحی الله داعیه الطاعة بکرم

سلام

سلام

سلام

الرَّسُولُ كَذَا الْكُرْمِ الْأَمْسِيَّتُ قَوْلُهُ دَاعِيْنَا اِشَارَةٌ هِيَ لِسُورَةِ قَوْلِ الْعَالِي
 دَاعِيْنَا اِلَى الدِّينِ مَا ذَكَرَهُ وَرَأَى اَنْ مَحْمُودٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ هِيَ وَالْكُرْمُ الْاَكْمَامُ اِشَارَةٌ هِيَ
 لِسُورَةِ قَوْلِ الْعَالِي كُنْتُمْ خَيْرَ امَّةٍ اُخْرِجَتْ الْاَيَةُ الْمَعْنَى اَمْتُ كَرْدَه از هر جنس
 حیوان اعم جماعته صر المعنی هر گاه خواند خدا نیعالی خواننده مار را برای قربانوار
 خود بخطای کرم پس شتیتم با سترین اعم سرائعت قَائِبُ الْعِدَّةِ اَبْنَاءُ الْبَشَرِ
 كِتَابَاتُ اَجْفَلَتْ عَقْلًا مِّنَ الْغَنَمِ الْمَعْنَى رُوحٌ بِالْفَتْحِ تَرْسِيدٌ تَرْسَانِيَّةٌ
 اَعْدَا الْكِبَرِ اَوَّلُ مَجْمَعٍ عَدُوٌّ كَمَعْنَى تَمَسُّسٌ غِغْ اَبْنَاءُ بِالْفَتْحِ جَمْعُ بَنَاءٍ كَمَعْنَى خَيْرِ
 اَمْتُ هُمُ الْبَنَاتُ الصَّوْتُ الْخَفِيُّ اَوْ صَوْتُ الْكَلَامَاتِ قِ اَجْفَلٌ دَوْدِيْنٌ خَيْرٌ مَّرْعٍ
 وَكَمَعْنَى وَشَابُ كَرْدَنٍ مَرْمُورٌ بِالْفَتْحِ مَجْمَعٌ غَفْلٌ هُمُ تَفْضِيلُ سَكُونٍ خَالِدٍ اِی
 ضرورت شربت غنم بفتح جین نر گو سپندم المعنی ترسایند دلهای شمنان
 را اخبار لغبت پیغمبری وی همچو آوازی که بهشتا باند و مراند غفلت را از
 گو سفند آن اَزَالٌ يَلْقَاكُمْ فِي كُلِّ مَقَرٍّ حَتَّىٰ تَكُونُوا لِقَاءَ الْجَمْعِ اَلَىٰ وَفِيكُمْ
 الْمَعْنَى لِقَاءُ الْكِبَرِ دَنٍ مَّرْمُورٌ بِالْفَتْحِ مَجْمَعٌ هُمُ حَكَايَةُ مَا تَدْرِي
 فَنَدَنٍ هُمُ فَنَاءٌ مَقْصُورٌ بِالْفَتْحِ خَوْشَه خَرَاوَنِر قَنَاءَةٌ كَلِمَةُ فَنَاءٍ اَلَىٰ اَعْلَىٰ اَعْلَىٰ
 وکار نیر هُمُ بفتح جین تخمه و بور یا و جز آن که بر آن گوشت نهند المعنی همیشه
 که میباشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم کفار را در هر میدان جنگ غنائیکه
 مشابیه نهند آن کفار حضرت نیزه گوشتی را که بر تخمه قصاب است و دگر اَلْفَرَادِ

۵۱۵

۵۱۶

۵۱۷

قَدْ دُرُ الْبَيْطَانِ بِمِثْلِ اسْلَامٍ سَالِكِ الْعَقِيَّةِ وَالْكَفَّةِ وَدَادِ دُوسْتِ دَاشْتَرِ
 هم کو و نزدیک شدن کاری بشدت هم غلبه با لفتح و کسر آرزو و بیرون بکمال
 کسی بی آنکه زوال او خواهند خلاف هم شلوا الکسر اندام با گوشت ایشان جماعت
 و اسلاء الانسان اندامهای جدا شده از هم شل با لفتح برودن ناخود هم
 عقاب با لضم مرغ شکاری سیاه معرون هم عقبان با الکسر حرف سوم با موهده
 جمع عقاب که بمعنی شکوفه و عذاب است و با لضم جمع عقاب برنده معروف غ
 رخم بضمختین مرغ مردار خور که آنرا بفارسی گیس گویند هم المعنی دوست داشتند
 کفار که سختین را پس نزدیک شدند بآن که آرزو میکردند بآن فرار که کاش
 ایشان گوشت یاره می بودند که در جنگال غفاب و کرس است ایمنی روی زمین
 بر کفار خیلی تنگ آمد که دوست داشتند آنرا که طعمه جانوران گردیدند بضمختین و کس
 عَدُوٌّ قَدْ قَامَ مَالِكُمْ كُنْ بِرَأْسِ الْاَشْهُمِ الْاَلْفِ مَعْنَى بَلْعَمِ وَتَشْدِيدًا كُنْ
 هم در بیت با الکسر دشمن هم عدت با الکسر و دال شده و بعده فوقانی بمعنی شمار
 اشهر جمع شهر حرم بضمختین احرام جنگال و حرمت دشمنان و شهر حرم جدا
 که جنگ در آن حرام بود آن محرم دزدی القعه و دزدی الحوی حقیقت هم المعنی
 میگرفت شبها و می داشتند کفار شمار شبهای گذشته را اما میگردیدند آن شب از
 شبهای ماه های حرام حاصل آنکه در غزایام و یالی بر اعدای گذشتند و ایشان
 از فوط استیلاهای حزن و الم حساب شب روز نمی داشتند تا بهشت ماه که در آن

اقبال و جدال واقع می شد سبب توزع حال و شفت بال هر حساب ایستاده
 و ایام مشهور حرام که در آن قتال حرام بود که آنرا الذین ضعیف حال است و حقش
 بیکل قهر الحکم العبدی قضا می شود اللغه قهرم بالفتح و لغت و لغتین سخت
 آرزو مند گوشت شدن هم المعنی گو یا که دین جهانی است که فرود آمد بنانه
 و دشمنان یا هر قدر که سخت آرزو مند است گوشت دشمنان و مراد از مکر صریح است
 یعنی دین همان عظیم الشان است آمد بنانه دشمنان یا صحرای عظمی الله عظمی که سخت
 مشتقی بر خوردن گوشت دشمنان مستعمل بر این اشیان است و مشتقی از مشتق
 فوق مساجنه قهرم یحیی حیر الی الی الی اللغه حیر بالفتح و تشبیه کردیم
 خمیس شکر که بیخ فوج در شته باشد و آن مقدس و قلب و بیشتر و بیشتر و
 ساقه صماج و صبور و پیکر و ندهم تلاطم با هم دیگر طایخی زدن و بر
 یکدیگر زدن موجب هم المعنی می کشید و اخضر است مسلم در پای لشکر راد را که
 آن لشکر بر بالای اسپان نرم و تازنیز و بود و آن لشکر می پذیرد و حیر
 بر هم زنده را که دلیران و بهادران اند می کشد و تندب الله و تندب الله
 بمسئله اصل الکفر مضطرب اللغه تندب خواندن بکار می یقال زب
 الام فاندب لای دعا و فاجابه ص حساب چشم مزد داشتن از کسی هم سطوة
 بالفتح حله بردن غ استیصال ازین برکنند غ اصطلاح ازین برکنند
 و قوله کل تندب بیان ابطال است المعنی از هر ابطال که موجب الدعوات

۵۱۲۲

۵۱۲۳

۵۱۲۴

اندر دوزخ است و تعالی برای قتال شرکین برای احکام دین و اصلاح حال سلیس
و متوقف بر ثواب از جناب برای از جمله دیگر دنیا بیخ کنده کفر که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم است می کننده در بکنندیدن بیخ کفر حضرت
وقت الاشارة بهیچیک از اینها که مؤمنان و المؤمنات یعنی صابران و صابرات
دور شدن از وطن و شهر خود و صل میوند و ضد العجز و پیوند کردن جامه
رحم با لفتح و کسر ها و سکون آن جای گوید که در شکم که آنرا از بدن گویند و قز
و خوشی با اصل قربت و اسباب آن و ظاهر آنست که رحم آن خوشی باشد که
جانب رحم بهم رسیده باشد و ابو الارحام خویشان که در رحم شریک باشند
المعنی تا غایتیکه شد ملت اسلام در آن حال که متضمن است آن گروه متدب
و محتسب بعد از غربت خود و موصوله الرحم یعنی میوند گرفته بقربت یعنی قوی
شد ملت اسلام از سعی صحابه رضی الله عنه عنهم و ملحق شد با قریبانش خویش
که او است است یعنی ملت ملحق است بامت نبی و زنی کنند از آن است گویا که
ملت و امت اخوان شریک فی الرحم اند و قوم اند که در میان ایشان قریبت
و خویشی است و قول من بعد غربتها اشاره است بسوی قول علیه السلام بدو
الاسلام غربیانی و کما بعد فطولی للغرباء کقوله ابکم و هم بنوکم و خیر
یعنی فکم بنوکم و کما بعد عظمی للغرباء کقوله افانکم فاعلم بانکم بنوکم
شهر رحم تقیم طفلان پدیدار آدمی و چنانچه در از چار پام ایم بالفتح بی شهر بودن

از آن هم اضمحنی خاصن کرده شده است آن دین همیشه از آن لیران حجاز همان
 به بهترین پیر و بهترین شوهر پس و برانند از یقینی و بیوگی یعنی ملت اسلام است
 منصور اند بخیر دیگر کسان ابراهیم علیه السلام است کافی قوله تعالی ملت ابراهیم
 ابراهیم و بهتر شوهر که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اطلاق لعل حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم از نیست که او شیت پناه و تکیه است ملت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 تا ذکر ای منعم و کل من ظالم اللغه سوال مسأله خود تن یقال مثل عنه
 و به قد تخفف بهزته فیقال سال سال الامر منه سل من الخفف من مضاده
 و چیز را با هم اگر گوشتن چنانکه صد بار آید هم اصطلاح با هم گوشتن و بر هم زدن هم
 المعنی آن ابطال یعنی صحابه رضی الله عنهم کوه مانند در شبات قدم و تکرار
 شدت جهاد پس به پرس از قتال آن صحابه رضی الله عنهم برای کفاره و اضع حرب ایشان
 ما و به پرس غیر آنکه دید هر از اعدا از مضام از آن لیران و بر سر که در جنگ گاه و فصلی
 حنینا و سلبه که او سال احد و فصل حنینا که او من اللغه خیرین طالعهم و
 فتح نون نام وضعیت میان که و طائف که در آنجا کفار حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم جنگ کردند اول لشکر اسلام بهزمت رفت آخر فتح و فیر و
 یافت هم بدر با فتح نام چایی است که بدرین قریش کشته بود و در حوالی آن
 میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و لشکر کفار جنگ واقع شد هم احد
 حضرت من نام کو بسیت نزد یک مدینه هم فصل یک بخش از جهاد بخش سال و از

۵۱۲۶

۵۱۲۸

۵۲۲

۵۲۳

سخن و خبر آن قبول جماعت هم حذف بالفتح مرگ هم او بی سخت و شد ابر هم
 و هم بالفتح و کسره بگو ابر و نیم و هم جماعت هم و طعم و نیم غیر موافق معنی پس
 چنین و بدر و احد اقسام مرگ را که حال و برای آن کفار سخت تر از و با و طاعون
 المصداق البیض و غیره و در وقت ثمن العاقل کل المصداق البیض المقتصد
 باز گردانیدن هم بعضی بالکسر شمشیر باوزنان سفید جمع بهضار هم جمع بالفتح
 چیزهای سرخ جمع احمد هم در و در آمدن سواد بالفتح سیاهی رنگ هم بالکسر
 قشیدیم بوی که از بنا گوش گذشته باشد هم هم یکبار جمع آن المعنی آن لشکر
 صحابه و باز گرداننده اند شمشیرهای را سرخ و خون آلوده بعد از آن که در آید آن
 شمشیرها بر سر و جانی سیاه بوی و الگاریتین بیکر خطی است که آفتاب
 حریف جسم غیر مستقیم المقتصد سمر نیزه هم خط بالفتح و تشدید طار
 موهبت در عیال که در آنجا نیزه چوبی آرد و می فروشد و نیزه خطی مشوب
 بدان هم اقسام جمع قلم و ادایجانسان با و نیزه با و در صحاح آمده است متالم المرح
 انجام بالکسر کردن حرف را هم حرف بالفتح که این هم المعنی و نویسد که گاه نیزه
 خطی که گاه شمشیرهای و دندانهای آن ابطال عضو جسم کفار را غیر منقوط
 حاصل آنکه شجاعان و ابطال از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
 عضوی را از بدنهای جسم کفار ضربت سهام و راجح و سیوف خالی از زخم
 نگذاشته یعنی نگذاشته بر عضو کفار نهد و درین بیت جسم را بخط و خبر و جسم را

جمع خیل بالغی سواران و اسپان هم نسبت بالغی گداه و رستن گیاه هم ربوب
 بالغی زمین بلند از شرح انصاب و تختب و در طاعت کجکات ناشی معنی تشنه
 و جای بلند غم بلندی معنی حرم بالغی استواری و استوار کردن تنگ برستور
 و پوشید و انگاری در کار و فراغ آوردن کار خویش را و بعضی محققین چنین گفته
 اند که حرم اندیشه کردنت در عاقبت و انجام امور موهوم و احتر از نمودن بقدر
 امکان از غل و زل غم و حرم کبر اول تنگ ستور و دست بند طفل بود
 غم حرم نسبت جمع آن المعنی گویا آن دلیل آن پیشتهای اسپان همچو سبزه
 جای بلند از شکفته و تازه روز و از شدت و کثرت ضبط امور و انجام کار خود به چنان
 نادر کثرت احوال و انتقال خود و در میان حرم و حرم تخمین خطی است طاعت قلم
 الهی حرم یا شوم قوفاً فما تفرق بیکر الله و الله بالغة باس بالغی و سکون
 همزه عذاب و سختی و سخت شدن و جنگ هم فرق لغتین رسیدن هم به سبب لغت
 برزه و برزغال و بالغی و لیستختب و در شرح خالد بن عبدالله از هری نوشته که بهم
 بالغی الیاء و سکون الیاء جمع بهمه و همی اسخلمه و بهم لغت الیاء و فتح الیاء جمع بهمه
 بهم الیاء و سکون الیاء جمع الیاء المعنی پرید و همی دشمنان از سختی جنگ
 لشکر و حربه از روی خوف پس فرق نمی کنند میان برغال و در میان شجاعان
 و بر کثرت و شجاعت و ان تفرق الیاء و الیاء المعنی نصره با نصر
 یاری کردن و یاری دادن غم اسد شیر اسود اسد لغتین سکون جماع هم

سکه

سکه

۱۳۹

با هر استند بنصیب صلی الله علیه وسلم مغلوب ساخت بسیار مکرین اکتفا بالعلم
 فی الدینی و فی الدنیا و فی الآخرة و فی السیاسة و فی اللغه امی بالضم و تشدید
 سیم بر آن کسی که نوشتن و خواندن نداند و لفظ امی لقب پنجم صلعم از آنست
 که آن حضرت از کسی تعلیم نگرفته بود و تافضیلت و ستاد بر آن حضرت ثابت نشود غ
 معجز بالضم و جیم سوره عاجز کنند چون خرق عادت از نبی صلی الله علیه وسلم
 صادر شود که اندازد آن مثل آن خلق عاجز آید از معجزه گویند و چون از وی خرق
 عادت می آید و آنرا آریست خوانند و چون خرق عادت از کافر بظهور آید آنرا
 استدراج گویند و جالبیت زمانه که پیش از زبان حضرت رسول الله صلی الله
 علیه وسلم بود که قبائل عرب به تبار امی برستیدند غ المعنی کفایت می کند
 تر از نظم و فضل و کمال که حاصل است در آرزوی معجزه در زبان جالبیت و تادیب نفس
 و رعایت کمال و مکارم اخلاق بحالت شبیهی که شد بعد از استقیل به ذلک
 و فی الشجر و فی الشجر و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه
 استقاله بیع و اشکافتن خوانستن که تر اقاله فسخ بیع کردن و در گذشتن از گناه
 مشغوب خدمت جمع خدمت المعنی چاکری کردم رسول قبول صلی الله علیه وسلم را
 بیدم و ستایش که طالب غفوی می کنم آن ستایش که آن عمر را که گذشت آن عمر در
 انشای شعر و خدمت کردن با او که اذ قلنا انک انک انک انک انک انک انک انک انک
 هذا من اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه و فی اللغه

۱۴۰

۱۴۱

در کردن دستور ربانی او بچنین جهت علامت مادی حق خشیه ترسیدن محو قرب
پس آینگان و آن چیزها که پس چیزی آیند و استقامت های که با رخ صبح عاقبت
مادی بفتح اول و سکون ثانی شتر و گوسفند که بر کعبه برای ثانی فرستاده اند و نیم بقیه
چار یا پیش شتر و گوسفند و گاوی معنی در کردن افکنده است مرا شتر و خشت
ملوک آن چیز که می ترسم از عذاب آن گویان بدان شعر و خدمت مادی اسم از
چار یا یا اطعت فی القیامه الذین و ساء حصلت الا علی الذین انما
اللغته شی بالفتح و تشدید یلکراه شدن و مگر اهی هم صبا بالکسر کودکی هم اقم
بالکسر گناه هم اتمام جمع ندیم بفتح تین پشیمانی هم المعنی فرما بفرمودی که مردم مادی
کودکی را در حالت شعر گفتن و خدمت ملوک کردن و جاهل نگردم از آن شعر گوئی
و خدمت ملوک جز گناه باو پشیمانی فیما خسرنا نفسی و فوجان و یا اهل کفر و کفر
یا اللہ یا و کم نسسم: اللغته خساره بالفتح زیان و هلاکی شی تجارت
بالکسر بازگانی کردن هم اشترا خریدن هم سوم بالفتح گران فروختن و وقت
نمودن و فروختن و خریدن هم المعنی پس ای زبان کاری نفس من که یافت
در تجارت خود که نه خرید وین برادر و بروی دنیا و نه خرید یعنی همیهات همیهات
که نفس اماره جنس عالمی دین را بمقابل جنس مافیل دنیا حاصل نه ساخت
و من یسجد اجله و من یسجد اجله یسجد لک العین فی سجد و فی سجد اللغته بیع فروختن
اجل بکسر جمیع بی هر چه یا حملت باویر باشد و کنایه از عالم آخرت شی حاصل بکسر

۱۳۳

۱۳۴

نمودن خود را که از دنیا بخواهد بکشد

۱۳۵

شتاب کننده و آنچه بیشتر تاب باشد بی مملکت گاهی مراو باشد ازین دنیا
 بیان سخن روشن و سپید گفتن و سخن واضح و آشکار هم غنیمت بالغت زیان رسانند
 و نقصان آوردن و در خرید و فروخت و جز آن هم سلام نوعی از بیع است و آن را
 بنمای تیزی است بالغ ایش از تیار شدن آن چیز بیعت شرکاء شرعیه اولی
 چنانچه گنیمت یا بجا بخود و دوم نوع چنانچه سرخ یا سفید شوم قدر چنانچه کمین یا دیرین
 چهارم وصف چنانچه قسم اول یا قسم دوم آب داده یا غیر آب داده پاک از آلائش
 یا غیر پاک از آلائش پنجم اصل یعنی وعده چنانچه بستی روز یا یکماه ششم جای می
 یعنی تمکین سایندن غنیمت مقرره هفتم راس مال یعنی تعیین کردن مبلغ چنانچه
 ده روپی خواه بستی روپی را المعنی هر کس کمی فروشد دین خود را بدینا ظاهر و

۱۴۵

آشکار خواهد شد و نقصان فروختن نقد به نقد و در فروختن نقد به بیع آن است
 ذنباً فمأخذه و یستقضی ذین النبی و لا یصلی من غیر اللحنه ایتان بالکسر
 آمدن آن کس من اتفاق شکسته شدن عهد و جز آن هم انصراف بریده شدن
 ص المعنی اگر کرده گناه بسبی نیست بیان من شکسته از بنی هملی الله علیه و سلم
 نیست رس امید من بریده شده ص اینکه اگر چه بسیار گنگارام اما بیان خود را
 از بنی کریم نه شکسته ام و رس بن مصطفی بریده ام رس بنیاه و شفاعت من بدان
 دولت حضرت بسته است فان لی خدمته منته بسمی منی محمد او هو اوفی الخلق
 بالذم من اللحنه و تمه کسر اول و تشدید میم عهد و بیان و اما نغ

۱۴۶

تسبیح بالفتح و هم کسور و تخفیف تحتانی مفتوح نام نهادن غ او فی وفا کنند
 ترو هم کسیر اول و فتح ثانی جمع و منه المعنی پس به تحقیق مرا عهد است از جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بنام بودن من محمد را لکن محمد صلی الله علیه و سلم نهایت وفا کنند
 خلق است بعد و بیان و اما آن خود قال صلی الله علیه و سلم انا شفیع کل محمد یوم
 القیامه نقل است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که هر کس از من بنام بود
 شرف شفاعت من می یابد بکثرت نام من و در اخبار آمده است که در عصای قیامت
 شخصی محمد بنام را حاضر کنند و حساب کنند به سبب کثرت جرایم و معاصی فرمان
 آنکی از جناب وی آید چون فرشتگان او را بدو رخ کنند از جناب ارحم الراحمین
 خطاب و در رسید بگذارد وی را بنام حبیب من است مرا شرم می آید شایان
 لطف و کرم من نیست که بنام حبیب خود را عقاب و عذاب کنم سعدی گوید
 بعضی آن نماند کسی بود که در و چون سیدش رویان که بکن فی
 سقاؤاخذ ایدری فی فضل و الاقل بازله القادما الماخذه زلت به بالفتح و بالکسر
 لام شد و مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن غ المعنی اگر نباشد در فردا
 قیامت رسول قبول صلی الله علیه و سلم دستگیر من به شفاعت از روی فضل و
 کرم خود که انی شفیع کل محمد یوم القیامه پس بگوید در شان من که ای قوم لغزیده
 حاضر شو که وقت حضوری است حاشا که آن شیخ را لاجبی نکارند و او را جمع الجبا
 و سائر غیر محمد صلی الله علیه و سلم حاشا که او را از حضوری بر نه گردانم

۱۴۴

۱۴۵

لغزیده

حاشاک و حاشاک بمعنی یعنی دور بادصل المعنی دور باد از حضرت که محروم کند
 امیدوار امکارم اخلاق جزیل او یک باز گرد و خوار از و غیر مغرور و مثلاً الزمت
 افکار منی که ایضا و جبهه تا کمال حتی خیر و ملتزم به اللغة منند بالصنم اند
 زمان هم الزام با کسر لازم گردانیدن بر خود یا بر غیر التزام بر خود لازم گرفتار گریز
 غ المعنی از آن زمان که لازم گرفته ام فکر خود را در دایره و ستایشهای آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم یافته ام او را بنابر خلاص خود از آفات دنیا و دین بهترین
 فیلی و متعددی و لی یفوت الغیوب میگوید ان یثبت ان الجبال کثر هار
 فی الکیم اللغة ترب بالفتح زیان زده شدن من فی الصراح ترب الوصل فقر
 و یقال تربت بذک ای لا اصبت خیر اص صبا بالفتح و بی همزه باران من امه
 بفتحمتا پشته و اجمع احکات و الم بفتحتم من المعنی دست درویش از غنا
 نعمت او خالی نشد تحقیق ابرو و پادشکو فلان بپشتنهای بلند و کم از دهر
 الله نیا التي قطفت ثیابها من الثیاب التي علیها اللغة زهره دنیا تازگی و خوبی
 دنیا ص قطف بالفتح چین میوه هم زبیر نام شاعر مشهور هم گفتف من سنا
 ق و فی شرح اخاله مومن اجد ملوک العرب حصل الزبیر منه عطایا کثیرة المعنی
 نمی خواهم ازین مدح تازگی و خوبی و تجمل دنیا را که جید انرا بر دوست زبیر بسبب
 مدحی که گفت بر بر من سنان بل شفاعت فردای قیامت می خواهم یا السماء
 الخلق بالیمن اودیبه سواک می خورم الخاف العظم اللغة لود بالفتح یاه زبیر

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

عظیم تحقیق بر جزیرت نام و شامل هم جمع عام و طول احداث و وقوع هول ایام
القیامت شامل جمیع المخلوق که ذاتی شرح انحال الدنئی ای بزرگ ترین خلایق
نیست هر کسی که بنیاه گیرم با جزو ذات پاک تو وقت آمدن هول قیامت که عام
و شامل است این شرح محل اجابت دعاست و آن یسوی رسول الله صلی الله علیه و آله
اِذَا الْكُوفُ سُجَّتْ بِأَسْفَلِهَا مِنْ مَنَاقِبِهِمْ الْمَغْشِيَةِ فَبِالْكَسْرِ وَالْفَتْحِ تَنَزَّلَتْ تَنَزُّلًا
شدن هم جبهه قدر و منزلت هم تلی روشن و آشکارا شدن و جلوه کردن هم
انتقام کینه کشیدن من منتقم کی از اسامی حسنی المعنی و تنگ نمی شود ای
رسول الله صلی الله علیه و سلم قدر و منزلت تو برای شفاعت من چون خداست
جلوه کند بصفت انتقام یعنی ای رسول الله صلی الله علیه و سلم بدو خرمادر آنوقت
که رب العزت انتقام آرد باریاب نعم قائم عبادك الدنيا و آخرتها
و من عَمَلُوهُ عَلِمَ الْخَيْرُ وَ الْعَالَمُ الْمَغْشِيَةُ صَرَّةً بِالْفَتْحِ وَ تَشْدِيداً رَاحِلَةً زَنْكَةً بَرَزَةً
آورده شود و از انبار سی انبیا گویند و سستی نیز و بندی سوت غ و انجام او
آخرت است حد و قباله دنیا افتاده است المعنی پس بدستیک از دریای شش
تو دنیا و آخرت یک قطره است و جزوی از عالم است لوح و قلم یعنی دنیا و
آخرت از آثار وجود و اوار وجود است و آنچه قلم بر لوح محفوظ نوشت و اوال فرشته
انگی از علوم و معارف هست پس اگر از خوان شفاعت نواله یسوی من برسد
از بحر عطای تو هیچ کم نشود و انفس لا تقسطی من رزاق عظیمت ان الکلیات

فِي الْفُقَرَاءِ كَالْكُفْرِ الْمَخْتَصِفِ بِالْفُتُورِ نُوْمِدْ شَدَن هَم زَلَّتْ بِالْفُتُورِ
 ولام مشدود معنی لغزش لغزیدن که عبارتست از کار ناپسندیده و غم مخور
 گناه منفره هم المعنی ای نفس نومیس که هر از گناه عظیم که از تو صادر شده است
 بتحقیق گناه کبیره بمقابلت پروردگار مثل صغیره اند یعنی حمت او تعالی
 شاید بمقابلت گناه زیاده است از گناه ماعلی رحمتی لای حین یقسیمها ثانی
 حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسْمِ الْمَغْتَرِ سَمِ كِسْر اَوَّلِ فَسَحْ ثَانِي حَمِ حَمِ حَمِ
 تحقیق حمت پروردگار من بقتیله قسمت کند آنرا بدید بر اندازد گناه در قسمتها یعنی
 مطابق صغیره و کبیره در قسمت یعنی صغیره را بقدرش و کبیره را بانداز او قیود آید
 و درین دو بیت اشاره است باینکه کسی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم یقنطو
 مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعًا يَا زَبَّ وَاجِلٌ رَجَائِ غَیْرِ شَرِّکِ
 لَدَائِكْ وَاجِلٌ حَسْبَ غَیْرِ مَخْرَجِ الْمَخْتَصِفِ رَجَاءُ الْفَتْحِ اَوَّلِ وَبَعْدُ الْفِ بَهْمَزُهُ
 امید و امید داشتن و کس اول چنانکه مشهور شده خطاست غ الوعاسن بالکسر
 بازگونی شدن انحرام رنجیده شدن و انجدام بهمیم و اَل حجه بریده شدن هم المعنی
 ای پروردگار من مرا نومیس که روان نزد خود و بنامی حساب ما را از ایا میگوین
 یعنی ای پروردگار من امید و از غفرت تو هستم پس مرا از حمت خود بیاور
 مگردان و حساب من آسان کن وَ الطُّفُّ لِعَبْدٍ كَفٍ فِي الدُّرِّ نِ اِنَّ كَفٍ
 صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْاَهْلُ بِالْمَخْتَصِفِ لَطْفِ بِالْفُتُورِ نُوْمِدْ شَدَن هَم زَلَّتْ بِالْفُتُورِ

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

می سرانید و شتر بدان ست شده چالاک میگردد و از مدار و در منتخب و صراح حد
 بعضی اول معنی را ندان شتر بتغنیغ لغته بالفخ آواز نرم و ملایم نغم بفتختین آواز نا
 جمع لغته المعنی ای پروردگار من باران پیوسته دابر رسول کریم و صحابه و
 تابعین و اهل تقا و نفا از همت ما دامیکه بجهنم اند شاخهای ریخت را با دصب
 و در طرب می آر و شتران را راننده شتران بنغمه خاتمه فاضل سنی و شرح
 خود نوشته است که بعضی افاضل فرموده اند که وقت فراغت این قصیده ایست
 لمحقه خوانده نه شوند لیکن اسرع الی القبول او فی الحصول المأمول و بعضی
 از بزرگان صاحبین گفته اند که ترتیب خواندن این قصیده مشبه این است
 که اولاً سوره بار و در و در شهور الصلوة علیک یا خیر الوری السلام علیک یا نور
 الهدی نظم یا حبیبی سیدی درانده ام به مرکب اندر حرص و هیهات اندام
 رحمته للعالمین یا رسول به هم شفیع المذنبین یا رسول به مشکلم پیش است و
 من ربکی یا رسول الله ما را توبی یا محمد لطف آمد عام توبه پس بود
 ما را محمد نام توبه احمد جز تو شفیع نیست کس یا رسول الله فرایم بر سر
 الصلوة و السلام تا قیام به بر محمد آل و اصحابش تمام بخواند بعد از آن صلوة
 یازده بار برنجیکرد و تشهد آخر ناظر است بخواند بعد از آن خطبه قصیده را بخواند
 بر نیت افتتاح حج یا کسی صلوات و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 پس از آن قصیده را میگردانند لمحققات بخواند و در ایا که طلوع که بزرگان آید

محل اجابت گفته اند و چنانکه پسند خاطرش باشد بطلب و افتتاح دعا و ختم
آن بحد و صلوة نماید و وقت خواندن قوله یا حبیب اللهی ترجی شفاعتی
مگر اگر کند باختلاف این الفاظ مثل هو الرسول الذی ترجی الی آخر المصلح هو
الذی هو الخلیل الذی هو الشفیع الذی هو الرؤف الذی الی آخر المصلح و غیر
ذلک مع حضور نام و در محل قوله من ین یرسل الله نصرته الی آخر البیت سه
بار این لفظ زیاده بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر بعد
ازین سه مرتبه تکرار زیاده کند مع اختلاف الفاظ اسم شریف در هر سه مرتبه
چنانکه یا حبیب الله یا حبیب الله یا بنی الله یا صفی الله یا خلیل الله
یا ولی الله و غیر ذلک بهتر باشد و حسن آنست که این بیت نیز تمام مع اختلاف
الفاظ اسم شریف بخواند چنانکه بگوید من ین یرسل الله نصرته الخ و من ین
بنی الله الخ و من ین یرسل الله نصرته الخ و غیر ذلک در محل قوله یا اکرم الخلق یا من
الودیه سو که عند حلول الحوادث العظمیة این بیت تمام تکرار کند مع اختلاف
الفاظ چنانکه یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا جود الخلق یا احمد الخلق یا اکمل
الخلق یا اعظم الخلق یا احسن الخلق و غیر ذلک و عند الاختتام نیز یزده بار
صلوة تشهد خوانده سه بار الصلوة علیک یا خیر الوری مذکور قرات نماید بعد
سه مرتبه این الفاظ بگوید آلمی سیدی و مولای صفات المذاهب الا الیک
و حاجت الآمال الا الیک و القطع الرجاء الا عندک و لعل التوکل الا علیک

لا یلجأ وینجا الالبک ولا سناص ولا مضر تنک الا الیک بعد ازان هر دعائی که
در دل داشته باشد یقین تمام حضور ملاکلام حکمت مع حمد و صلوة تمام کند اگر
برین وجه خواندن قصیده در هر روز زیاده از یکبار مسیر آید بهتر باشد والا قلمش
یکبار و محملهای اجابت دعائین است اول ظلمت سنه من الخ دوم محمد
سید الکونین الخ سوم فان فضل رسول الله الخ چهارم تبارک الله الخ پنجم
قوت بنامه الخ ششم احم الخ هفتم تفاک بالعلم فی الله
ششم یا اکریم الخ و ترتیب خواندن این قصیده بسیار اندکی از ان این
العیاض چند مرتبه عمل آورد و دو کفایت معات به تحریر رسید همین ترتیب است
که مذکور شد انتهی بقسط و هذا اخرها و الایراده فی هذا الکتاب فالحمد للهد علی
الاتمام و الصلوة و السلام علی رسول محمد سید الانام و آله و صحبه برت اکرام فقط

خاتمة المط

تبع

محمده و بنسبتین علی سید الموجدین که نسخه متبرکه حل العقده المقتضیه البر
که کلام عجب وی ملوک الکلام است و زبان پوروش شیرین کام از تصیف لطیف عارف داکل
فاضل الافضل جبر الاعظم و الان محمد امام العالم نور الله مرقدہ و الا کریم و بیاض و خنده جناب
صحر طاهر کبر سخی و محبت سید قاسم حسن صاحب حروف سید محمد یق و سید عابد حسن صاحب
مدعو سید محمد فاروق فرزندان جناب محمد مؤکری مولانا الطام العالم صاحب این شی سید
نلام محمد و غیر آبادی زلیو الطبیاع آریسته نماشا گاه دیدہ و الی البصیرت شد و حق تصنیف

این از تحفات و موهبت بنیاد نندتم النواجر و اگر سیده است که قصید شرح ملاکلام از کای طبعش بیدار سلام فقط

CALL No. { ^{٨٩٢٦٤١٢١} ب ٢٢ ق مشرف } ACC. No. ١٢٠٤٥
AUTHOR _____
TITLE _____
حل العقد القويمة البردة



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

